



# کمیته دفاع از زندانیان سیاسی در ایران Committee for the Defense of Political Prisoners in Iran

## فردا در راه است

سیزده سال پیش در چنین روزهایی، به فتوای آیت‌الله خمینی<sup>(۱)</sup> جوخه‌های مرگ رژیم جمهوری اسلامی به زندانهای سراسر کشور روانه شدند تا هزاران زندانی سیاسی را به کام مرگ بفرستند. ماشین مرگ رژیم چنان با شتاب به حرکت درآمد که در اندک زمانی بیش از چهار هزار اسیر و زندانی سیاسی را اعدام کرد و بدین سان مسئولین وقت رژیم (سیدعلی خامنه‌ای، رئیس‌جمهور - هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس - موسوی اردبیلی، رئیس دیوانعالی کشور - سیدمحمد خاتمی، وزیر ارشاد و ...) به یکی از بزرگترین جنایات تاریخ ایران دست زدند. در گزارش نماینده ویژه وقت حقوق بشر سازمان ملل، پروفیسور گالیندویل<sup>(۲)</sup> آمده است که: اطلاعات موثقی از کشتار وحشیانه انبوه زندانیان سیاسی که در خلال ماههای جولای، آگوست و سپتامبر ۱۹۸۸ انجام گرفته، دریافت شده است. تعداد دقیق قربانیان موج اعدامها هنوز مشخص نشده است، با این وجود نام بیش از ۱۰۰۰ نفر به پیوست گزارش الصاق است. همچنین گفته میشود که تعداد قربانیان زندانیان سیاسی احتمالا به چندین هزار نفر بالغ میگردد. بسیاری از این زندانیان که در محاکمه‌های بسیار کوتاه محکوم به مرگ شده‌اند، کسانی هستند که در حال گذراندن مدت محکومیشان بودند و حتی عده‌ای مدت محکومیت خود را به پایان رسانده و مرخص شده بودند، اما دگر بار آنها دستگیر میشوند و بطور پنهانی به جوخه‌های مرگ سپرده میشوند.<sup>(۳)</sup>

در قسمت هیجدهم گزارش، آقای گالیندویل متذکر گردیده است که: چند تن از مقامهای رسمی حکومت جمهوری اسلامی طی اظهارات خود که از رسانه‌های گروهی نیز منعکس شده است،<sup>(۴)</sup> تاکید کرده‌اند که باید با مخالفین سیاسی با شدت رفتار کنند و آنان را به اشد مجازات برسانند.<sup>(۵)</sup> همچنین نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در ادامه گزارش خود به گورهای دستجمعی در سراسر کشور و اجسادى که در عمق بسیار کم دفن شده‌اند، اشاره میکند و مقامات جمهوری اسلامی را به نقض معاهده‌ها و قراردادهای بین‌المللی از جمله کنوانسیون ژنو ۱۹۴۹ و اعلامیه جهانی حقوق بشر، متهم میسازد.<sup>(۶)</sup>

بر این اساس کمیته دفاع از زندانیان سیاسی در سیزدهمین یادمان قتل عام زندانیان سیاسی علیه سران رژیم جمهوری اسلامی اعلام جرم میکند و از دادگاه جزائی بین‌المللی سازمان ملل مصرانه میخواهد که حکم دادخواست سران دولت جمهوری اسلامی را صادر نماید.

بنابر حوزه صلاحیت دادگاه جزائی بین‌المللی، به جرائم کسانی که مرتکب فجیع‌ترین جنایات بشری شده‌اند، رسیدگی میشود. همچنین این دادگاه در حکم دادگاه مکمل قوای قضائی ملی محسوب میشود. به سخنی دیگر، یکی از ویژگیهای این دادگاه این است که اگر سیستم قضائی دولتی توانائی رسیدگی به جرائم ارتكابی موارد چهارگانه دادگاه جزائی بین‌المللی (قتل عام، جنایات ضدانسانی، جنایات جنگی و تجاوز) را نداشته باشد، دادگاه جزائی بین‌المللی صلاحیت رسیدگی به موارد فوق را پیدا میکند و از آنجائیکه سیستم قضائی جمهوری اسلامی خود متهم به ارتکاب جرائم فوق است، عدم صلاحیتش محرز میباشد و نتیجتا باید رسیدگی به دادخواهی کشتار زندانیان سیاسی سال ۱۳۶۷ بوسیله دادگاه جزائی بین‌المللی انجام گیرد.

قتل عام یکی از موارد چهارگانه جرائم دادگاه جزائی بین‌المللی است و بنا به تعریف حقوقی، این جرم به کشتاری که بقصد از بین بردن تمامی و یا قسمتی از یک گروه ملی، قومی، نژادی و یا مذهبی مانند قتلها، ایجاد نقص عضو، ایجاد اختلالات روانی، تحمیل شرائط زندگی غیر انسانی و عقیم کردن مربوط میباشد. بدیهی است طومار جرم و جنایت رژیم جمهوری اسلامی ایران در این مورد بسیار طولانی است. اسناد و مدارک سازمانهای بین‌المللی نظیر کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، سازمان عفو بین‌الملل، سازمان بشر دوستانه پزشکان بدون مرز و ... همه گواهی آن است که سران رژیم، متهم شماره یک این نوع جرائم محسوب میشوند. علاوه بر آن اگر فقط به قتل عام زندانیان سیاسی ۶۷ اکتفا کنیم و به اسناد و مدارکی که از درون حاکمیت و توسط مقامات رسمی جمهوری اسلامی از جمله اعترافات آقای منتظری، قائم مقام وقت رهبری استناد نمائیم و به تعداد حاضران خانواده‌های زندانیان سیاسی و گورهای دستجمعی که در اطراف و اکناف کشور وجود دارد و همچنین به شاهد حی و حاضری چون آقای عباس امیرانتظام رجوع کنیم، جرم مقامات جمهوری اسلامی محرز و حتمی است.



جنایات ضد انسانی<sup>۱</sup> از موارد دوم جرائم دادگاه جزائی بین المللی است و بنابر تعریف دادگاه جنایات ضد انسانی، جنایاتی است که در مقیاس وسیع و در هجوم و حمله به مردم غیر نظامی مانند، قتل‌های زنجیره‌ای، تبعیض‌های دستجمعی، شکنجه و تجاوزات جنسی انجام میگیرد و در این موارد نیز هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد که رژیم جمهوری اسلامی، در طول این بیست سال و اندی مرتکب جنایات بی حد و حصری گشته است. در گزارش آقای گالیندوپل تصریح شده است که رژیم جمهوری اسلامی اصول ۳ و ۴ کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو را نقض کرده است زیرا بر اساس این اصول، هرگاه نیروهای متخاصم در جنگ اسلحه‌های خود را زمین بگذارند و تسلیم شوند، نه تنها می‌بایست با آنان بطور انسانی رفتار نمود بلکه باید آنها را تحت مراقبت و محافظت نیز قرار داد. در گزارش نماینده ویژه سازمان ملل راجع به قتل عام زندانیان سیاسی آمده است که تعدادی از اعضا، یک گروه سیاسی (مجاهدین خلق) که در نبرد مسلحانه با رژیم به اسارت درآمدند، نه تنها مورد شکنجه‌های وحشیانه قرار گرفتند بلکه بسیاری از آنها را در ملا، عام به دار آویختند و از همه شرم‌آورتر اینکه بسیاری از اعضا، و هواداران این سازمان را به جرم واهی همکاری و ارتباط پنهانی<sup>۲</sup> آنهم در زندانهای بابر و باروهای بلند و صدها کیلومتر دور از جبهه جنگ، قتل عام کردند. رژیم جمهوری اسلامی ایران با زیر پا گذاشتن بسیاری از مواد قراردادهای بین المللی متهم به ارتکاب قتل عام و تجاوز، جنایات ضد انسانی و جنایات جنگی میباشد.

کمیته دفاع از زندانیان سیاسی در ایران یکبار دیگر ضمن اعلام جرم علیه رژیم جمهوری اسلامی از مردم ایران بطور اخص و از مردم جهان بطور اعم مصرانه میخواهد که زمینه دادخواهی و محاکمه رژیم جمهوری اسلامی را در دادگاه جزائی بین المللی سازمان ملل فراهم کنند.

کمیته دفاع از زندانیان سیاسی در ایران

کانادا، مونترآل

۲۵ مرداد ۱۳۸۰

(۱) متن فتوای خمینی:

بسمه تعالی

... هر کس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد حکمش اعدام است. سریمای دشمنان اسلام را نابود کنید، در مورد رسیدگی به وضع

پرونده‌ها در هر صورت که حکم سریع‌تر انجام گردد، همان مورد نظر است. روح‌الله موسوی خمینی

نقل از کتاب خاطرات منتظری، فصل دهم بخش اعتراض به اعدام‌های بی‌پرویه

(۲) گزارش نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در باره وضعیت ایران، گالیندوپل ۱۹۸۸

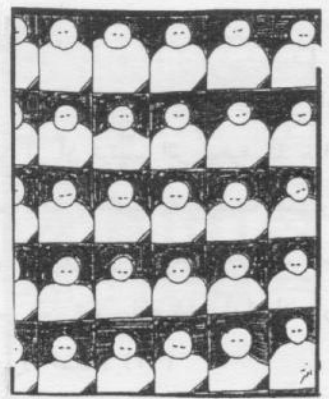
(۳) گزارش نماینده ویژه سازمان ملل

(۴) اظهارات سید علی خامنه‌ای، کیهان ۱۳۶۷/۹/۳۰

(۵) گزارش نماینده ویژه سازمان ملل

(۶) گزارش نماینده ویژه سازمان ملل

شکست و سازش را به زیان آورد؛ با گویاترین کلمات :



## کشتار بزرگ ۱۳۶۷

ناصر مهاجر

در سراسر زندانهای ایران، در چند ماه، چند هزار مخالف درین را کشتند. بی سر و صدا و در نمان. و پنهان کاری را به آنجا رساندند که حتا جسد قربانیان را به خانواده های آنها بازپس ندادند و تنها نشانی گورها- گورهای دسته جمعی - را دادند، بی هیچ توضیحی. در آن تابستان - پائیز، پیرامون جنایت شان اگر کلمه ای گفتند، از زیان سرجنبانان حکومت بود؛ و آنهم بیشتر برای رد گم کردن. از آن پس هم دیگر از این راز سر به مهر، از این «سر دولتی» لام تا کام نگفتند.

هم از این رو، تا به امروز بسیاری از جنبه های «کشتار بزرگ» در حاله ای از ابهام است. از جمله اینکه هنوز به دقت و درستی دانسته نیست که چند نفر - چند هزار نفر - در آن کشتار جانشان را از دست دادند. و چگونه؟ و.....

پاسخ دقیق به این پرسش ها، چه بسا، تا جمهوری اسلامی پا برجاست، به دست نیاید و پرونده ی این جنایت تنها زمانی بسته شود که دیگر جمهوری اسلامی در کار نباشد. اینک اما، با تکیه بر داده های موجود، به ویژه نوشته ها و گفته های زندانیان پیشین که توانستند از آن قربانگاه جان سالم بدر برند، کم و بیش می شود به بازسازی ماجرای کشتار بزرگ پرداخت و با بررسی بستر این رویداد، تا حدی به واقعیت دست یافت.

### دست آویز

در ۲۷ تیرماه ۱۳۶۷، خبرگزاریهای جهان اعلام کردند که رئیس جمهور اسلامی ایران، آیت الله خامنه ای، در تلگراف به پرز دوکوئینار، دبیرکل ملل متحد، ابراز داشته ایران قطعنامه ۵۹۸ را می پذیرد و از سیاست ادامه جنگ تا «فتح کریلا» و فرو انداختن صدام حسین دست می شوید. درستی این خبر بهت انگیز و چرخش صد و هشتاد درجه ای، اما تنها زمانی مسجل شد که آیت الله خمینی خود به سخن درآمد و واقعیت

«... و اما در مورد قبول قطعنامه که حقیقتا مسئله بسیار تلخ و ناگواری برای همه و خصوصا من بوده ... این است که ... به واسطه حوادث و عواملی که از ذکر آن فعلا خودداری می کنم... با قبول قطعنامه و آتش بس موافقت نمودم... بدا به حال من که هنوز زنده مانده ام و جام زهرآلود قبول قطعنامه را سرکشیدم» (۱).

و این به روز ۲۹ تیرماه بود. ۳ مرداد، سازمان مجاهدین خلق ایران - که شکست ایران در جنگ با عراق را آستانه فروپاشی جمهوری اسلامی می دانست - با گسیل «ارتش آزادیبخش ملی» خود و تهاجم به مرزهای غرب کشور، حرکت «برای وارد آوردن ضربه نهائی» (۲) و «واژگونی حکومت خمینی» را آغاز کرد و به عنوان جزئی از این استراتژی، مردم تهران را به «قیام» فراخواند (۳). اما نه در تهران و در هیچ کجای دیگر ایران، مردم به فراخوان مجاهدین اعتنایی نکردند و نیروی سرکوبگر حکومت بی برخورد با بازدارنده ای، در نهایت خشونت آنها را در هم کوید ؛ ۱۲۶۳ نفر از رزمندگان شان را از بین برد (۴)، ده ها مجاهد را اسیر گرفت و سه روزه این ماجراجوئی را خنثی ساخت (۵). از پس این سرکوب، کین خواهی آمد. پایه های حکومت - توده بسیجی و امت حزب الله - که از فرجام جنگ و واگشت سپاهیان اسلام سخت آزرده دل بودند و از «مجاهد» دلی پرخون داشتند، آتش بیار معرکه شدند و تب «ضد منافق» را به اوج رساند. و این چنین بود که بسیاری از مجاهدین پیشین را - حتا آنها که پیشتر محاکمه شده، محکومیت شان را گذرانده، آزاد شده و سر در کار خود داشتند و با سیاست کاری نداشتند - دوباره گرفتند و به زندان انداختند (۶)؛ شماری از اسرای «عملیات مرصاد» (۷) را در جا و در همان باختران و اسلام آباد و کنگاور به دار آویختند (۸) و شماری بزرگتر را روانه زندان ها کردند که بعدا محاکمه شوند. فضای آن روزها در سه نمونه زیر روشن می شود :

«از مقام مقدس رهبری درخواست می کنیم که با جنایتکاران قاطع برخورد کرده و هرچه زودتر شر آنان را برای همیشه از سمرلت کوتاه کنند» (۹)

در سخنرانی نماز جمعه تهران آیت الله موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی کشور :

«... اینها آمدند، اینها نمی دانند مردم اینها را از حیوان

پستر می دانند، مردم علیه اینها چنان آتشی هستند؛ قوه قضائیه در فشار بسیار سخت افکار عمومی که چرا اینها اعدام نمی شوند؛ یک دسته شان زندانی می شوند... مردم می گویند آقا باید از دم اعدام شوند، قاضی از آن طرف گرفتار یک سلسله مسائل... از این طرف فشار افکار عمومی، از همه بیشتر من باید از این بدبخت تشکر کنم که کار ما را آسان کرد. ما ده تا ده تا، بیست تا بیست تا محاکمه می کنیم، پرونده بیار، پرونده ببر، متأسفم می گویند خممش از بین رفته ای کاش همه شان از بین بروند، یک مرتبه مسئله تمام شود» (۱۰).

نمونه آخر هم در طومار «هزاران تن از اقتشار مختلف اراک» آمده:

«... از مسئولین قضایی کشور درخواست می کنیم تا منافقین کوردلی را که بعد از عفو و بخشودگی از زندان ها رها شده و به خارج از کشور پناه برده اند و در آنجا به توطئه جاسوسی علیه نظام ایران پرداخته اند و گستاخی را تا به آنجا رسانده اند که برای کشتار فرزندان این ملت اقدام به حمله نظامی نموده اند و در عملیات اخیر مرصاد در چنگال عدالت به دام افتاده اند به اشد مجازات برسانند و هیچگونه اغماض و بخششی روا ندارند» (۱۱).

بدین ترتیب برای اجرای طرح کشتار زندانیان سیاسی ایران که از مدت ها پیش ساخته و پرداخته شده بود، دست آویز مناسب فراهم آمد.

#### زمینه ها

اینکه می دانیم که تغییر و تحولاتی که از ماه های آغازین سال ۱۳۶۴ در سیاست گذاری های زندان پدید آمد و بانی اش آیت الله منتظری بود و بارزترین نمودش برکناری اسدالله لاجوردی از ریاست دادستانی انقلاب اسلامی و کاهش فشار بر زندانیان سیاسی، دل پسند شماری از سران حکومت - به ویژه آیت الله خمینی - نبود و دست کم از میانه سال ۱۳۶۵، مخالفت خوانی به جاهای باریک رسیده بود. این راز اگر در آن زمان بر کسی جز کار به داستان حکومت آشکار نبود، پس از خلع آیت الله منتظری از مقام «جانشین رهبری» از پرده بیرون افتاد. درست دو سال پیش از کشتار زندانیان سیاسی، آیت الله خمینی به آیت الله منتظری نوشته بود:

«تقاضا می کنم با اشخاص صالح آشنا به امور کشور مشورت نمائید. پس از آن ترتیب اثر بدهید تا خدای نخواستہ نطمه به حیثیت شما که برگشت به حیثیت جمهوری اسلامی است نخورد، آزادی بی رویه چند صد منافق به دستور هیئتی که رقت قلب و حسن ظن شان واقع شد، آمار انفجارها، ترورها و دزدی ها را بالا برده است» (۱۲).

همین نکته از زبان اسدالله لاجوردی، جلا د اوین هم به گوش رسید. در روزهای آشفته و دهشت بار پس از تهاجم نظامی مجاهدین:

«... متأسفانه در طول چند سال اخیر بر خلاف مصلحت اسلام با منافقین برخورد شده است. طبق اطلاعی که در دست است اکثر کسانی که به نام تواب از زندان آزاد شده اند، مجدداً به سازمان منافقین پیوسته اند که تعدادی از آنها نیز در عملیات مرصاد به هلاکت رسیدند. از سال ۶۰ تا اواخر سال ۶۳ که با منافقین به شدت برخورد شد، اینها حتا نتوانستند ۱۰ نفر را هم جذب سازمان نمایند؛ اما بعد از آن با منافقین با سستی و مماشات رفتار شد و اعضاء آنها به اسم تواب از زندان آزاد شدند و نتیجه این آزادی همین شد که در حمله به شهراسلام آباد و کردند دیدیم... واقعا چه کسی مسئول خون های به ناحق ریخته ی بسیجیان مظلومی است که به دست منافقین به لقاءالله پیوستند؟!» (۱۳).

مورد نظر و خطاب اسدالله لاجوردی، منتظری بود که از نیمه دوم سال ۱۳۶۶ موقعیتش در هرم قدرت سست شد، در تصمیم گیری دیگر به بازی گرفته نشد و نقطه نظرات و پیشنهاداتش از گردونه خارج شد (۱۴). و این در باره ی سیاست گذاری های زندان نیز صدق می کند؛ و رو آوردن به سخت گیری و روی کار آوردن دوباره ی لاجوردی. نیز به عمد و زیرکی واژه ی منافق را جای کلمه مخالف نشانند و به تب ضد منافق دامن زدند؛ چه، می دانستند زیر این نام تبهکاری شان سهل تر می شود و توجیه پذیر؛ چه، اسناد جای تردیدی نمی گذارد که حکومت بر آن بود در صورت پیروز نشدن در جنگ و پذیرش صلح، خود را از شر زندانیان سیاسی مقاوم رها بکنند تا در افق ناروشن پس از پذیرش صلح و گریز ناپذیری بازبینی و واپس نشینی در رشته ای از مسائل - از مسائل اجتماعی و فرهنگی گرفته تا سیاست خارجی - و برای اینکه در صورت



مصاحبه برای آزادی، همچنان در بازداشت بودند، به گوهردشت منتقل کردند و در بند ۱۰ زندان گوهردشت ... جای دادند». (۱۷) و سپس :

«چند روز قبل از اعلام پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط جمهوری اسلامی و سخنرانی خمینی که در آن به سرکشیدن جام زهر اعتراف کرد، به هنگام مراجعه به اتاق بهداری آسایشگاه (اتاق ۳۰۰) که به بیماران بند انفرادی اختصاص داشت، ساک های زیادی به چشم می خورد که روی هم تلنبار شده بودند، روی یکی از ساک ها نام حسین قلمبر را دیدم و فهمیدم او و احتمالاً سایر بچه های زیرحکمی (۱۸) را از بند عمومی ۳۱۶ به انفرادی آورده اند. این با قطع ۴۵ دقیقه وقت هواخوری روزانه همزمان بود. وضع کاملاً غیرعادی شده بود». (۱۹)

#### حکم امام

آری وضع کاملاً غیرعادی شده بود چه، آیت الله خمینی فرصت را برای به اجرا گذاشتن برنامه ای که مراحل تدارکاتی اش به پایان رسیده بود، مناسب و مغتنم دیده و حکم کشتار زندانیان سیاسی را داده بود. حکمی که هرگز علنی نشد و هرگز هم کسی از کسان حکومت در باره اش چیزی نگفت الا آیت الله منتظری او که کشتار زندانیان را به مصلحت اسلام و انقلاب و کشور و حیثیت ولایت فقیه و حکوم اسلام» (۲۰) نمی دانست، در همان مرداد خونین و برای «رفع مسئولیت شرعی از خود» (۲۱)، یعنی در اوج کشت و کشتار سه نامه خصوصی به «امام» نوشت که زود عمومی شد.

«... راجع به دستور حضرت عالی مبنی بر اعدام منافقین موجود در زندان ها: اعدام بازداشت شدگان حادثه اخیر را ملت و جامعه پذیر است و ظاهراً اثر سوئی ندارد، ولی اعدام موجودین از سابق در زندان ها : اولاً در شرایط فعلی حمل بر کینه توزی و انتقامجویی می شود و ثانیاً...» (۲۲).

نیز اولین بار با همین نامه ها بود که آگاه شدید آیت الله خمینی، نیری - از سردمداران هیئت متولفه - را به سمت قاضی شرع دادگاه های فرمایشی گمارده و از او خواسته که به فوریت به امر «ضد انقلاب» رسیدگی کند و اعدامی ها را تعیین. و باز با همین نامه ها بود که به هویت سایر اعضا هیئت مسئولین این دادگاه ها پی بردیم و هنگامی که هیچ خبری از درون زندان ها به بیرون درز نمی کرد، دریافتیم که

روبرو شدن با وضعیتی بحرانی و پیش بینی ناشده غافل گیر نشوند و قافیه را نبازند. (۱۵) چه واقعیت ها نشان می دهد که تدارک طرح کشتار بزرگ، «منافق» و «غیرمنافق» هر دو را شامل می شد

مراحل گوناگون پیشرفت طرح را نیز اینک تا حدودی می دانیم؛ به واسطه زندانیان سیاسی ای که کابوس کشتار بزرگ را زیسته اند و آنرا واگفته اند.

«... در فاصله آذر و دی ۶۶ همه زندانیان تک به تک دوباره بازجوئی می شوند: «گروهت را قبول داری؟». «جمهوری اسلامی را قبول داری؟»، «نماز می خوانی؟» و بنا به پاسخ های داده شده، زندانیان به گروه های مجزا تقسیم می شوند. تغییر و تحولات در زندان با جابجائی زندانیان ادامه می یابد. در بهمن ۱۳۶۶ همه کسانی را که حکم ابد دارند از گوهردشت به اوین منتقل و در آنجا نیز آنان را در یک بند جداگانه نگهداری می کنند...» (۱۶) پس از آن :

«... تمامی زندانیان مجاهد و چپ را از یکدیگر جدا کردند. در واقع زندان را به دو قسمت تقسیم نمودند :

قسمتی را که شامل بندهای ۱ و ۲ بود اختصاص به زندانیان مجاهد داده و طرف انتهای زندان را که شامل بندهای قسمت انتهائی (متصل به ساختمان آملی تئاتر گوهردشت) بود، اختصاصی به زندانیان چپ دادند. و برای جلوگیری از اطلاع زندانیان از وضع و ترکیب بندها، شماره گذاری بندها را نیز مجزا کردند. بدین ترتیب که قسمت زندانیان مجاهد و زندانیان چپ را مجزا شماره گذاری کردند و هریک از دو قسمت، زندانیان را بر حسب میزان حکم آنان از یکدیگر تفکیک کردند. یعنی زندانیانی را که حکم شان زیر ده سال بود در بندهای معین جا دادند. (در مورد زندانیان چپ، دو بند به زندانیان زیر ۱۰ سال اختصاص داشت؛ یعنی بندهای ۷ و ۸ که در قسمت انتهائی زندان واقع شده بود، با حدود ۸۵ تا ۹۰ نفر در هر بند) و زندانیان محکوم به ۱۰ تا ۱۵ سال را در یک بند ... و زندانیان ۱۵ تا ابد را در بند دیگری از بقیه تفکیک کردند. همچنین آن دسته از بچه هائی را که پاسخ مثبت به مصاحبه داده بودند، در بند ۱۴ جای دادند. همزمان با این واقعه، تمامی زندانیان «ملی کش» اوین، یعنی آنها که حکم شان به اتمام رسیده بود، ولی به دلیل عدم پذیرش شرط

اشراقی در سمت دادستانی، رئیسی در مقام معاونت دادستانی و پور محمدی به عنوان نماینده وزرات اطلاعات در اوین برای اجرای احکام اعدام تقلا می کنند؛ (۲۳) و اینکه برای تعیین حکم، ملاک اتفاق نظر قاضی و دادستان و مسئول اطلاعات نبود و اکثریت آراء بود (۲۴). بعدها و پس از آنکه تماس زندانیان با بیرون برقرار شد، به جزئیات کارکرد آن بی دادگاه ها هم پی بردیم و دانستیم به چه ترتیبی حکم های اعدام را صادر کردند.

«در تشخیص اینکه چه کسی باید اعدام شود، بازجوها، رئیس و معاون ها و دادیاران زندان هم علاوه بر آن سه نفر نظر می دادند. حتی پاسدارها هم می توانستند در تفکیک افراد نافذ باشند. کافی بود که آنها گزارشی به رئیس زندان بدهند تا او هم قبل از ورود به اتاق، نیری را بپزد تا حکم اعدام بنویسد». (۲۵) در باره جریان دادرسی، تنها نکته ای که از همان آغاز روشن بود این بود که قربانیان، چه چپ ها و چه مجاهدین، جملگی کسانی هستند با پرونده محکومیت قطعی؛ یعنی کسانی که پیشتر محاکمه شده و حکم گرفته و دوران محکومیت خود را می گذراندند که یا نزدیک به پایان بود و یا به پایان رسیده بود. این نکته هم در نامه منتظری خطاب به قاضی شرع، نیری، آمده است:

«وانگهی اعدام آنان بدون فعالیت جدید، زیر سؤال بردن همه قضاوت و همه قضاوت های سابق است. کسی را که به کمتر از اعدام محکوم گردیده، به چه ملاک اعدام می کنند...». (۲۶)

### اجرای حکم

ملاک و معیار البته در کار بود. گویا بنا را بر این گذاشته بودند که هر زندانی مردی که استقلال شخصیت و اندیشه داشته و حاضر نبوده در برابرشان سر تسلیم فرود آورد و در خدمت شان قرار گیرد را سر به نیست کنند. در مورد زنان، اما انگار به این نتیجه رسیده بودند که جز جان زن مجاهد را نگیرند و روح زن مرتد و مارکسیست را در هم شکستند، و در این راستا، همزمان در زندان زنان و مردان - چه اوین و چه گوهردشت - مقررات یکسانی را برقرار ساختند. در روز هفتم مردادماه، تلویزیون ها را از اتاق ها بردند؛ دیگر روزنامه ندادند؛ هواخوری را هم تعطیل کردند (۲۷). ملاقات ها هم تا «اطلاع ثانوی» قطع شد. دیگر حتی بیماران را هم به بهداری

نمی بردند (۲۸). شنبه هشتم مردادماه دادگاه ها به کار افتادند. با مجاهدین آغاز کردند. زن و مرد، آنها را با چشم بند از بند بیرون می بردند. در راهروها به صف می کردند. تک به تک به درون اتاقی هدایت می کردند که محل «دادگاه» شان شده بود و قرارگاه نیری و اشراقی و رئیسی و پورمحمدی، سپس پرسش هایشان را پیش می کشیدند. از این دست: «منافقین را قبول دارید یا نه؟ حاضر به انجام مصاحبه در جمع زندانیان و محکوم کردن سازمان هستید یا نه؟ و غیره... نمونه ای از پرسش و پاسخ ها را آیت الله منتظری در نامه دومش به خمینی آورده:

«... سه روز قبل، قاضی شرع یکی از استان های کشور می گفت: مسئول اطلاعات یا دادستان - تردید از من است - از یکی از زندانیان برای تشخیص اینکه سر موضع است یا نه، پرسید: تو حاضری سازمان منافقین را محکوم کنی؟ گفت: آری، پرسید: حاضری مصاحبه کنی؟ گفت: آری. پرسید: حاضری برای جنگ با عراق، جبهه بروی؟ گفت: آری، پرسید: حاضری روی مین بروی؟ گفت: مگر همه مردم حاضرند روی مین بروند... گفت معلوم می شود تو هنوز سر موضعی با او معامله سر موضع انجام داد...». (۲۹)

کیفر سر موضعی ها اعدام بود. بی برو برگرد. پیش از اجرای حکم اعدام اما به آنها اجازه می دادند وصیت نامه شان را بنویسند:

«... بعد از ظهر، یکی از بچه ها که سلول های روبرو را چک می کرده، متوجه شده که از پنجره یکی از سلول های مقابل، یک نفر در حال زدن مورس... می باشد... پیام کوتاه بود و گویا...» در بیدادگاه هیئت عفو رژیم به اعدام محکوم شدم و تا چند دقیقه دیگر اعدام می شوم، مرا برای نوشتن وصیت نامه آورده اند...». (۳۰)

و طرفه اینکه اعدام ها را با اعدام زنان مجاهد آغاز کردند و «... در اولین قدم ... تمامی زنان مجاهد جز یک نفر را که در انفرادی به سر می برد، اعدام کردند...». (۳۱)

و کشتاری که در این روز هشتم مرداد آغاز شد و در فردای آن روز و در فرداهای دیگر ادامه یافت، مرداد را به ماه قتل عام مجاهدین در بند، بدل ساخت. و «... زندانیان کمونیست که در بندهای جداگانه بودند. بی خبر از کشتار زندانیان مجاهد



می بردند. و بچه هائی را که در سمت چپ راهرو نشاندند بودند، دسته دسته به قسمت طبقه اول (قسمت اداری زندان گوهردشت که در آن دفتر ریاست و دفتر مدیر داخلی زندان و ... قرار داشت) می بردند و در آنجا در یک اتاق در مقابل اشراقی همین سؤال و جواب را مجدداً تکرار می کردند...» (۳۳)

و پرسش های دیگری چون «سازمانت را قبول داری؟ مصاحبه می کنی؟ همکاری اطلاعاتی می کنی؟ و ...» در این مرحله هم اگر پاسخ زندانی منفی بود، او را در سمت چپ در ورودی اتاق می نشانند و سپس هر چند نفر را با هم به مسلخ می فرستادند. از هر گروه و سازمان و حزب دست چپی، از پیکار، رزمندگان، اتحادیه کمونیست ها، رنجبران، کومله، اتحاد مبارزان کمونیست (سهند)، وحدت کمونیستی، فدائی (اقلیت)، راه کارگر، فدائی (اکثریت) و حزب توده که وقتی :

«... به حسینیه برای دار زدن برده می شوند، گروهی می گیرند، گروهی دشنام می دهند و همه می لرزند، اما لرزش خود را مخفی می کنند. برخی لبخند می زنند. نومیدانه، و انتظار لحظه آخر را می کشند. بعضی از نگهبان ها در اجرای حکم اعدام با هم رقابت می کنند تا ثواب بیشتری ببرند. گروه کمتری از آنها از مشاهده این همه جسد احساس بی تابی و درد می کنند، برخی از زندانیان می جنگند، حمله می کنند و به شدت کتک می خورند. مراسم اعدام به سرعت اجراء می شود. آخرین ضجه های مرگ خاموش می شود». (۳۴)

مسلخ در گوهردشت، سالن آمفی تئاتر و کارگاه توابع بود، و در اوین، حسینیه و سالن تمرین تیراندازی. هم از این رو، در گوهردشت بیشتر زندانیان را به دار آویختند، در حالیکه در اوین تیرباران مبارزین شکل رایج کشتار بود. (۳۵)

جسد مردان حلق آویز شده را پیش از بیرون فرستادن از زندان، برای شکنجه ی زنان چپ به کار گرفتند؛ با همان هدف خرد کردن و در هم شکستن شان.

«جواب نه برای نماز خواندن حکم تعزیر را داشت ... همه را پنج بار در روز در راهرو آسایشگاه شلاق می زدند. یک نفر خودکشی کرده بود و چند نفر هم اقدام به خودکشی کرده بودند؛ ولی موفق نشده بودند. هرکس نماز خواندن را می پذیرفت، بعد از چند روز به بند برش می گردانند: جیره شلاق

در پی راهی بودند تا بتوانند از اوضاع غیرعادی سر در بیاورند، زندانیان بند ۷ گوهردشت از لای نرده های بند، داود لشگری را دیده بودند که با فورقون طناب های زیادی را به ساختمان های سوله محوطه زندان حمل می کند، و روزی دیگر زندانیان بند ۸ انبوهی دمپایی را در محوطه دیده بودند که روی هم تلبیاز شده و روز دیگری کامیونی را می بینند که روی آن چادر کشیده شده و چند پاسدار برای محکم کردن طناب های چادر روی کامیون راه می روند، و انگار که محموله گوشتی زیر چادر باشد، زیر پای آنان لرزان بود. روزی، زندانیان بند شش از لای نرده های هواخوری خود عده ای زندانی را دیده بودند که به صف ایستاده اند تا از دستشویی هواخوری استفاده کنند. پنج پاسدار و داود لشگری مسئول سرکوب زندان گوهردشت، به طور غیرطبیعی آنها را محاصره کرده بودند. از لای نرده ها می شد صورت زندانیان را از زیر چشم بندشان تشخیص داد. آنها با رنگ پریده و با سیمائی گرفته به نوبت ایستاده بودند. در بین زندانیان بند ۶ زمزمه هائی در گرفته بود. «اعدامی ها هستند!» و تنها زندانیان فرعی ۲۰ بودند که به خاطر موقعیت بندشان، از لای نرده های مستراح شان به وضوح دیده بودند که پاسداران اجساد زندانیان اعدام شده را به کامیون ها حمل می کنند». (۳۶)

و سرانجام نوبت به زندانیان کمونیست رسید که «قلع و قمع» شوند. و این در پنجم شهریور بود. اسم شماری را می خواندند ؛ از آنها می خواستند چشم بندشان را بر چشم زنند ؛ از بند خارج شوند و در راهروها به صف ایستند.

«تک تک بچه ها را به درون یکی از اتاق های فرعی بند روبروی مان می بردند، در آنجا داود لشگری به همراه چند پاسدار نشسته و مشغول سؤال و جواب بودند. هر یک از بچه ها را که اظهار می کردند مسلمان نیستند و نماز نمی خوانند در سمت چپ راهرو می نشانند ؛ و هر یک از آنها را که اظهار می کردند مسلمانند در سمت راست راهرو می نشانند و آنها را که در قسمت راست راهرو نشاندند بودند، در صورتیکه حاضر به خواندن نماز نبودند به فرعی ها و یا افرادی ها می بردند تا با زدن کابل آنها را وادار به نماز خواندن بکنند ؛ برای هر وعده نماز ۲۰ ضربه، صبح و ظهر و شب و کسانی را که حاضر به نماز خواندن بودند به بند هشت

برای کسانی که که نمی پذیرفتند نماز بخوانند، بیست و پنج روز ادامه داشت. همه به شدت زخمی شده بودند. گفته بودند همه شان را اعدام می کنند... صدای شلاق خوردن بچه ها را در وعده های نماز، دیوانه ام می کرد. یکبار من و چند نفر دیگر را برای اعدام نمایشی بردند. یک بار ما را به پیشه ای در اوین بردند و گفتند چشم بندهای مان را برداریم. تعداد زیادی را روی روی ما دار زده بودند و ما را مجبور می کردند به آنها نگاه کنیم ...

بلا تکلیفی و آشفتگی بند، چهارماه ادامه داشت. تنها پس از برقراری مجدد ملاقات ها و تماس با خانواده ها بود که عمق فاجعه برایمان روشن شد. تنها از بند ما حدود ۱۲۰۰ اعدام شدند» (۳۶)

### شمار کشته شدگان

همه بندها، در همه زندان ها دچار چنین «خانه تکانی» و «تخلیه ای» شدند. گزارش زندانیانی که از این مهلکه جان سالم بدر برده اند حکایت از آن دارد که تنها دو تن از بند محکومین ابد زندان اوین در «کشتار بزرگ» سر به نیست نشدند؛ و از سیصد زندانی بند ۳ گوهردشت، جز بیست نفری بر جا نماندند (۳۷). در زندان شهرستان ها (مشهد، کرمانشاه، ورامین، شیراز، اصفهان، ملایر و ...) هم همین قاعده کم و بیش حکم فرما بود. می گوئیم کم و بیش، چه سیاست سکوت مطلق حکومت در مورد این جنایت، سرباز زدنش از دادن هرگونه خبر و جلوگیری از ورود هر هیئت بین المللی برای بازرسی از زندان ها و ... بررسی آنچه بر سر زندانیان سیاسی آورده بودند و برآورد دقیق کشته شدگان ... اگر نگوئیم ناممکن، دست کم سخت دشوار ساخته، هم از این رو، برآورد ماندگان هر بند نسبت به شمار رفتگان، مناسب ترین و معتبرترین شیوه ی محاسبه می شود. اما این شیوه بری از بی دقتی و نارسائی نیست. ماندگان، در بهترین حالت، با حدس و گمان از حدود شمار رفتگان آگاهی می دهند. آنهم به تقریب، یا تخمین، و تخمین قربانیان «کشتار بزرگ» بسی گوناگون است. از پنج هزار نفر شروع می شود و به دوازده هزار نفر می رسد. چه بسا به دلیل همین اختلاف و آمارهای جسته و گریخته است که «عفو بین الملل» از «چندین هزار نفری که اعدام شده اند» سخن گفته و از دادن آمار دقیق خودداری

کرده است. (۳۸) با این حال «کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران - داخل کشور» که از دل مبارزه ی خانواده زندانیان سیاسی در ماه های هولناک تابستان و پاییز سر برآورد، درست یک سال پس از «کشتار بزرگ» و در مهرماه ۱۳۶۸، فهرست نام ۱۳۴۵ قربانی «فاجعه ملی» را فاش ساخت و اعلام داشت که هنوز نتوانسته به نام «بسیاری از شهدای به خون خفته خلق» دست یابد. (۳۹) اندک زمانی پس از انتشار این فهرست، یکی از روزنامه های اوپوزیسیون در اروپا هم به انتشار فهرست ۱۳۸۷ نفره ای از زندانیان جان باخته اقدام کرد. اما این روزنامه هم هشدار داد که فهرست «هنوز بسیار ناکامل و ناکافی است و چه بسا به دلایل محدود بودن امکانات تحقیق، با نادرستی هائی نیز همراه باشد». (۴۰)

اعدام مخفیانه، انتقال مخفیانه جسد ها به گورستان، دفن مخفیانه به خون خفتگان در گورهای جمعی، آن هم در شرایط حکومت که استبداد مذهبی، هرگونه کوششی را برای دست یابی به شمار دقیق و درست جان باختگان، ناممکن می کند. نباید فراموش کرد که حکومت ماه ها کشتار زندانیان را از خانواده آنها نیز پنهان کرد و محل گورهای جمعی را نیز.

### پایان انتظار

روزها و هفته ها و ماه ها، خانواده های زندانیان سیاسی، پشت در زندان ها در انتظار ایستادند؛ برای کسب خبر از جگرگوشه هاشان. چه خواهش ها و تمناها که نکردند، چه خفت و خواری ها که نکشیدند و چه بیم ها و امیدها که از سر نگذراندند. در کابوس مرگ و زندگی زیستند و به این دل خوش ساختند که مقامات زندان پول و ثروتی که برای عزیزان شان آورده بودند را بگیرند و رسید تحویل شان بدهند.

آنچه تحویل گرفتند - یا بعنوان مثال آنچه اهالی سلطنت آباد تحویل گرفتند - یادداشتی بود به اندازه پاکت سیگار باز شده، شیشه اسکناس ده تومانی. با این مضمون: «برادر ... خواهشمند است در ساعت ... روز ... در کمیته سلطنت آباد حضور بهم رسانید. کمیته سلطنت آباد» (۴۱)

اهالی تهران پارس، نازی آباد و سایر محله های تهران همین یادداشت را به امضاء و نشانی محله خود دریافت کردند. این در هفته اول ماه آفریود بود. و به این ترتیب در «روز موعود در جلو کمیته های «گل صحرا» (جاده ساوه)، کمیته زنجان





می گوید:

«این سؤال لحن همان سؤال رادیوهای بیگانه را دارد... و اما اعدام ها، اعدام های دسته جمعی در ایران، درست همان تأثیری را که رادیوهای بیگانه می گذارد، البته رادیو منافق هم همین را می گوید، مادر جمهوری اسلامی مجازات اعدام داریم ... این آدمی که توی زندان، از داخل زندان، با حرکات منافقین که حمله مسلحانه کردند به داخل مرزهای جمهوری اسلامی ... ارتباط دارد، او را به نظر شما باید برایش نقل و نبات ببرند؟ ..» (۴۳)

حجت الاسلام علی اکبر هاشمی رفسنجانی هم این چنین اظهار نظر می کند :

«این تبلیغات کذب و عجیب و غریبی که در اروپا و کشورهای غربی منافقین راه انداخته اند که چند هزار نیروی اینها در ایران اعدام شده است، برای این است که افرادی را که در جریان عملیات مرصاد از دست داده اند، دنیا را توجیه کنند...

سرکوب باید مخصوص عناصر اصلاح ناپذیر باشد. در تمامی دنیا همیشه انسان هائی هستند که هیچ راهی جز سرکوب آنها نیست. آنها را ما باید سرکوب کنیم. این حالت وحشت باید برای انسان های خائن و ناصالح باشد.» (۴۴)

و حالت وحشت را به خانواده کشتار شدگان هم تعمیم دادند و ضرب و شتم این داغ دیدگان بی پناه را در دستور گذاشتند، که یک چندی کارگر نیفتاد. خانواده های دردمند، حرف داشتند و پرسش های بی پاسخ. حرف ها و پرسش هایشان را به این ترتیب در برابر رفسنجانی قرار دادند. در نامه ای سرگشاده :

«بالاخره بعد از چند ماه انتظار، درهای زندان گشوده شده، ولیکن ما حتا نتوانستیم همسران، پدران، فرزندان و عزیزان خود را بر سر گورهایشان ملاقات کنیم. جمهوری قاتل شما نه تنها کمر به قتل همگانی زندانیان بسته، بلکه از اعلام محل دفن آنها خودداری کرد و در موارد متعددی با گرفتن تضمین و تعهد مالی از برگزاری مراسم یادبود و ختم برای قربانیان این فاجعه توسط بستگانشان، یعنی ابتدائی ترین حقوق هر انسان، ممانعت جدی به عمل آورد. این هدیه شما به مناسبت پایان یافتن جنگ خانمانسوز هشت ساله و در آستانه پیروزی انقلاب به مردم زجر دیده و خانواده های زندانیان سیاسی بود.»

(خیابان زنجان)، کمیته خاوران (نزدیک گلستان خاوران)، کمیته نازی آباد، کمیته تهران پارس و ... از ساعت ۶ صبح غلغله بود. مراجعه از ساعت ۹ صبح آغاز شد. بعضی با خود سند خانه نیز آورده بودند ؛ شاید که برای آزادی عزیزان شان ضمانت باشد. ساعت ۹ در کمیته «گل صحرا» اولین نام را خواندند. مدت ها انتظار، نگرانی و در آخر یک تن. فقط یک تن با یک ساک ساک دوم سهم یک پدر شد ... ساک سوم... ساک چهارم ... ۴۵۰۰ ساک با لباس تنها از یک کمیته، تنها در یک روز ...» (۴۲).

و از اینجاست که حرکت خانواده های زندانیان سیاسی آغاز می شود. تحصن در برابر کاخ دادگستری، گردهمآیی در برابر دادستانی، برگزاری مراسم برای دادن طومار اعتراض با ۳۷۰ امضاء به کمیته حقوق بشر ملل متحد، تماس با خارج از کشور و ... جامع مهاجرین و تبعیدیان ایرانی هم که نسبت به نیمه دیگر وجود خود حساس است، پاسخگوست : تماس با کمیته های حقوق بشر، جامعه های دفاع از زندانیان سیاسی، احزاب ترقی خواه و بسیج افکار عمومی و روشنگری در باره «فاجعه ملی» که در حال تکوین بود. سرانجام به واکنش اروپائی ها و امریکائی ها منجر می شود، در ۲۱ مهرماه، پارلمان اروپا با تصویب قطعنامه ای در مورد نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران، از دولت ایران می خواهد که هیئتی به منظور بررسی وضعیت زندان ها عازم ایران شود. ۱۸ آذرماه، پارلمان آلمان قطعنامه ای تصویب می کند که در آن نقض حقوق بشر توسط جمهوری اسلامی به شدت مورد انتقاد قرار گرفته.

پاسخ سرجنابان حکومت و دست اندرکاران جنایت بزرگ به موج اعتراض ها چند پهلوست و فریبکارانه، چه، به شکلی می پذیرند که جز اسرای نظامی مجاهدین، دیگرانی هم اعدام شده اند. اما آن دیگران را «منافق» قلمداد می کنند. دو نمونه ای که می آوریم روشنگر است : آیت الله خامنه ای در جلسه پرسش و پاسخی در دانشگاه تهران، در پاسخ دانشجویی که گویا از هواداران آیت الله منتظری است و می پرسد : علت بی توجهی کامل جمهوری اسلامی به مسائل حقوق بشر و اجازه ندادن به کارشناسان حقوق بشر سازمان ملل برای بررسی این مسئله چیست و علت اعدام های مشکوک در ایران ...

و در پایان، از رفسنجانی می پرسند :

«۱- به چه جرمی آنها را به قتل رساندید؟ ۲- آنان در چه دادگاهی، توسط کدام هیئت منصفه و بر طبق کدام قانون مدنی جملگی محکوم به اعدام شدند؟ ۳- چرا و به کدام دلیل زندانیانی که در «دادگاههای شرع» جمهوری اسلامی مدت ها بود که محکوم شده بودند و مدت محکومیت خود را می گذراندند، به یک باره ظرف دو تا سه ماه پشت درهای بسته تیرباران شده اند؟ ۴- چرا از انتشار اخبار تعداد واقعی قربانیان این قتل عام در مقابل مردم و افکار عمومی خودداری می کنید و به سئوال های صریح مردم و خانواده های زندانیان سیاسی جواب های سریالا می دهید؟» (۴۵)

هیچیک از سران جمهوری اسلامی تاکنون پروا نکرده که به این پرسش ها پاسخ دهد. پرونده کشتار بزرگ زندانیان سیاسی ایران، پرونده ای گشوده است و هنوز حرف آخر گفته نشده است.

#### پانویس ها :

- ۱- روزنامه رسالت، ۳۰ تیر ۱۳۶۷
- ۲- خبر شماره ۳، عملیات بزرگ فروغ جاویدان، سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۳- خبر شماره ۴، عملیات بزرگ فروغ جاویدان، سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۴- گزارش نهانی ستاد فرماندهی ارتش آزادیبخش ملی ایران، ۱۸ شهریور ۱۳۶۷، برگرفته از ماهنامه «شورا» شماره ۴۳ و ۴۴
- ۵- نگاه کنید به جزوه «چرا جمهوری اسلامی خواستار آتش بس شد؟ و چشم انداز مذاکرات صلح چیست؟»؛ انتشارات آغازی نو، شهریور ۱۳۶۷
- ۶- عفو بین الملل، بیانیه کتبی به چهل و پنجمین نشست کمیسیون حقوق بشر ملل متحد، ژانویه ۱۹۸۹؛ و نیز نگاه کنید به «گزارش شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد در باره وضع حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران» ۱۳ اکتبر ۱۹۸۸
- ۷- نامی که حکومت بر عملیات سرکوب مجاهدین گذاشت.
- ۸- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۲ مرداد ۱۳۶۷؛ و نیز نگاه کنید به «گزارش شورای اقتصادی و اجتماعی...» (پیش گفته)
- ۹- روزنامه رسالت، ۱۲ مرداد ۱۳۶۷
- ۱۰- روزنامه رسالت، ۱۵ مرداد ۱۳۶۵
- ۱۱- روزنامه رسالت، ۹ شهریور ۱۳۶۷
- ۱۲- نامه آیت الله خمینی به آیت الله منتظری، برگرفته از کتاب «خاطرات سیاسی محمدی ری شهری، موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، صفحه ۲۵۵
- ۱۳- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۵ مرداد ۱۳۶۷، «دیدگاه های مردم در برخورد به جنایت اخیر منافقین، قسمت دوم
- ۱۴- روزنامه کیهان، ۸ تیرماه ۱۳۶۷، سخنرانی آیت الله منتظری در جمع طلاب و روحانیون قم
- ۱۵- نگاه کنید به جزوه «جای آن است که خون موج زند در دل نعل» پیرامون کشتار زندانیان سیاسی... انتشارات آغازی نو، آذرماه ۱۳۶۷ و «آنها که غریق وحشت خود بوده اند»، تبریزی، مهاجر، «بولتن آغازی نو»، ویژه سلمان رشدی
- ۱۶- «... و این شط های خونی که از مردم جاریست»، سعید همایون، اتحاد کار، شهریور ۱۳۷۰، شماره ۲۳، سال دوم
- ۱۷- نگاه کنید به جزوه «در سال ۱۳۶۷ بر ما چه گذشت؟» نیما پرورش، کمیته برگزاری یادمان قتل عام زندانیان سیاسی ایران در سال ۱۳۶۷، پاریس، شهریور ۱۳۷۲، صفحه ۵

۱۸- از اصطلاحات زندان، به معنای محکوم به اعدام است.

۱۹- «احساس تلخ و وجدان بیدار» کار اکثریت، شماره ۴۴، مهرماه ۱۳۷۱

۲۰- هر سه نامه در «چشم انداز» شماره ۶، تابستان ۱۳۶۸ منتشر شده است و نیز در «شورا»، شماره ۴۷، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۸، در اینجا استناد به نامه ۲۴ مرداد ۱۳۶۷ اوست به آقای نیری و ...

۲۱- نامه به آیت الله خمینی، ۱۱ مرداد ۱۳۶۷

۲۲- نامه به آیت الله خمینی، ۹ مرداد ۱۳۶۷

۲۳- نامه به آقای نیری و ... ۲۴ مرداد ۱۳۶۷

۲۴- نامه منتظری به خمینی، ۹ مرداد ۱۳۶۷

۲۵- «از آن روزهای خونین»، اکثریت، شماره ۲۷۴، ۲۰ شهریور ۱۳۶۸؛ و نیز «این شط های خونی...» (پیش گفته)

۲۶- نامه منتظری به نیری و ... ۹ مرداد ۱۳۶۷

۲۷- یکی از اصطلاحات زندان، منظور بردن زندانیان به محوطه حیات و یا فضای سرباز زندان است که در وضعیت عادی روزی نیم ساعت یا یک ساعت اجراء می شد.

۲۸- نگاه کنید به نیما پرورش، ص ۱۸ و ۱۹ و نیز «حقیقت ساده»، م - رها، جلد سوم، ص ۱۲۵ و ۱۲۶ و «کشتار در تابستان ۶۷، پنج گزارش»، چشم انداز، شماره ۱۴، زمستان ۱۳۷۳، ص ۵۵ تا ۷۴؛ و نیز: «هرگز از مرگ نهراسیده ام»، آذر نسیم، «نقطه» ۶، تابستان ۷۵

۲۹- نامه دوم منتظری به خمینی، ۱۱ مرداد ۱۳۶۷

۳۰- «حماسه مقاومت در شکنجه گاه های خمینی»، ایرج مصداقی، هفته نامه «ایران زمین»، شماره ۱۰۱، روز شنبه ۱۴ تیرماه ۱۳۷۵

۳۱- همان

۳۲- راه کارگر، دوره دوم، شماره ۲۹، مرداد و شهریور ۱۳۷۴، سرمقاله

۳۳- نیما پرورش، ص ۱۷ و ۱۸

۳۴- هرمز متقی، «زندگی پس از ۶۷»، «نقطه»، تابستان ۷۵

۳۵- نتیجه گیری هایمان بر مبنای وجوه مشترک چندین و چند گزارش است که مورد استفاده مان قرار گرفته.

۳۶- «همه بلامتکلیف بودیم»، ف. آزاد، چشم انداز، شماره ۱۴، زمستان ۷۳

۳۷- «و این شط های خونی که از مردم جاریست»، سعید همایون، اتحاد کار، شماره ۲۳، شهریور ۱۳۷۰

۳۸- مجازات مرگ در ایران، عفو بین الملل، ژانویه ۱۹۸۹

۳۹- «بانگ رهایی»، ارگان «کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران (داخل کشور)، شماره ۱، آبان ۱۳۶۸

۴۰- «اکثریت» شماره ۲۲۱، ۱۶ مهرماه ۱۳۶۹

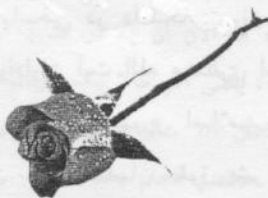
۴۱- «چشم انداز»، شماره ۶، تابستان ۶۸

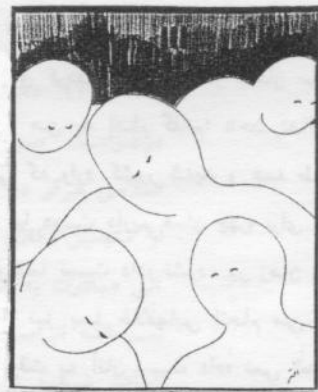
۴۲- «بانگ رهایی»، شماره ۱

۴۳- روزنامه رسالت، ۱۶ آذر ۱۳۶۷

۴۴- روزنامه رسالت، ۱۲ آذر ۱۳۶۷

۴۵- «پیام همبستگی»، خبرنگار کمیته همبستگی با زندانیان سیاسی ایران، شماره ۲، شهریور ۶۸





## گلزار خاوران

### سام آذرخش

در چهارده کیلومتری شرق میدان خراسان، چهاردیواری متروک و مخروبه ای با دو نام قرارداد که یادآور فاجعه ای بس دردناک و فراموش نشدنی است. نام مردمی این تکه پاره، گلزارخاوران است و نامی که رجاله های رژیم در اسناد خود به ثبت رسانده اند کفرآباد میباشد. این تکه زمین باوجوداینکه هیچ گیاهی حق روئیدن در آن را ندارد، اما آبادتر، سرسبزتر و زنده تر از هر زمینی است که گورستانش مینامند. این تکه پاره همواره زائرانی از راه رسیده دارد، مادران و پدران پیر و خمیده، دست در دست نوادگان خردسالشان در گوشه و کنار این چهاردیواری در آمد و شد هستند. آنان پنداری در این فضای خشک و تفتیده، بدنبال نام و نشانی رمزگونه میگردند، زیرا هرازگاهی مشتی از خاک را بدست میگیرند و میبینند تا شاید شمیم عطرآگین فرزندان خود را در آن بیابند و اگر چنین حسی سراغشان آمد آن نقطه را گور خیالی آنها فرض میکنند و به مخیله شان میسپارند. سوخته دلان این دشت غریب به ستم دریاخته اند که نباید سنگی به یادگار و گلی به یادبود و یا حتا ضجه ای در اندوه داشته باشند زیرا بارها و بارها، گلی را که آورده بودند و سنگی را که نام فرزندانشان در روی آن حک شده بود، بهانه هایی شد در دستان پلید دژخیمان «ام القرا» رژیم تا مغول وار خاک این چهاردیواری را با خیش نفرت خویش، شخم زنند و به توبه کشند. بارها تصویر مادری که در وسوسه بوئیدن جوانش به کندن زمین دست زده است و پدری که در جستجوی یافتن رازهای درون خاک به کاوش پرداخته است و همسری که در حسرت غمگینانه خویش مات گریسته است و کودکی حیرت زده به زارگریستن های پنهان آنها می نگریسته است، بر زمین کبود و ناهموار گورستان نقش بسته است.

صاحبان آشنای این قطعه زمین با قرارهای قلبی و عاطفی شان، هر پنجشنبه شب خود را به وعدگاه میدان خراسان میرسانند تا بگونه ای گروهی به میعادگاه خاوران آیند و اگر خفاشان شب پرست در جاده خراسان آنها را واری نکنند، و گلهایشان را روی آسفالت داغ جاده برپیر نکنند و شیشه های گلابهای معطرشان را نشکنند این صاحبان عزای ابدی، میتوانند گلها را روی نقشهای ذهنی خاک گورستان بگذارند و گلابها را بر سنگهای مرمرین خیالی خود بپاشند.

یکبار مادری نهالی سبز را در زیر چادر سیاه خود و پنهان از چشم دژخیمان «مدینه النبی» در نقطه خیالی گورستان، که میبناشت پیکر به خون خفته دختر جوانش آنجا دفن است، کاشت تا در تصویر خیال انگیز خود، سروی شود و نشانی گردد برای نوادگانش و در زیارت فردها. اما گفتارهای رژیم که همواره در لباسهای میدل در گورستان پرسه میزنند، تاب نیاوردند و به بولدزهای کمیته، خاوران خیر دادند. در چشم بهمزدنی بولدزها از راه رسیدند و به بهانه کاشتن نونهال سرو سبز زمین گورستان را در مقابل چشمان پیره زن که در خیال خود غوطه میخورد، شخم زدند و در آمیختگی نعرهای پاسداران و ضجه و فریاد کودکان و اشک ریزان مادران و پدران و در فضای گردوخاک آلود، همه را از آن چهاردیواری بیرون ریختند.

زهی خیال باطل، حاکمیت پست و پلید غافل از آن است که در قاب خاطرها و یادها و دیدگان کودکان تصویر هزاران هزار سرو نقش بسته است تا در دادخواهی فردا و برپایی محکمه مردم، حاضرشوند.



## کتاب خاطرات

### آیت اله حسینی منتظری

#### اتهام حمایت از منافقین و لیبرالها

س: مساله دیگری که به شما نسبت داده شده این است که شما از منافقین و لیبرالها حمایت می کرده اید، اصولا مبنای این نسبت چیست؟ آیا حضرتعالی موضعگیری خاصی داشتید که اینها چنین نسبتی را به شما داده اند؟

ج: بعد از جریان مرصاد نامه ای از امام گرفته بودند که منافقین سرموضع را در زندانها اعدام کنند و پس از تعطیل کردن ملاقاتهای زندانیان به طور کلی با این نامه چنانکه نقل شد حدود دو هزار و هشتصد یا سه هزار و هشتصد نفر را - تردید از من است - اعدام کردند، من راجع به این موضوع دو تا نامه به امام نوشتم که ظاهرا همین ها زمینه این اتهام شده است.

من همیشه زندانبانها و مسئولین زندان را از برخورد غیر اسلامی با زندانیان برحذر می داشتم، من به زندانها نماینده می فرستادم که زندانها را بازرسی کنند که اخلاق اسلامی در آنها رعایت شود و به زندانیان ظلم نشود و حقوق آنها پایمال نگردد، درست است که یک

کسی زندانی ما شده ولی نباید به او ظلم بشود هر چند - به قول آقایان - از منافقین باشد، آقایان انصاری نجف آبادی و محمدی یزدی مدتها نماینده من در زندانها بودند و به شکایات زندانیان رسیدگی می کردند، خلاصه من با تندروها مخالف بودم نسبت به هر کسی که می خواست باشد، حتی تعبیر به «منافق» هم صحیح نیست. این حدیث در کتاب جهاد وسائل الشیعه است: «ان علیا(ع) لم یکن ینسب احدا من اهل حربہ الی الشرک و لا الی النفاق و لکنه کان یقول: هم اهلنا بغوا علینا» (۱): «حضرت علی (ع) هیچیک از کسانی را که با او می جنگیده اند به شرک و نفاق متهم نمی کرد بلکه می فرمود: اینان برادران ما هستند که بر ما طغیان کرده اند»، حالا ما با اندک چیزی افراد را به انواع برجسبها متهم می کنیم.

در باره حمایت از نهضت آزادی هم یک روز خود این آقایان از امثال آقای مهندس بازرگان تعریف و تمجید می کنند و آنها را تا عرش بالا می برند و امام می گوید هر کسی با آنها مخالفت کند از ولایت خدا دور است، یک روز هم به این شکل برخوردهای ظالمانه می کنند که در مجلات و روزنامه های خودشان علیه آنها مرتب چیز بنویسند، من با این افراط و تفریطها مخالف بودم، همین نهضت آزادی خیلی افراد متدینی در بین آنها هستند، خود امام یک روز به من گفتند که من می شناسم خیلی افراد متدین در بین اینها هست. مثلا همین آقای مهندس بازرگان واقعا آدم متعبد و متدینی بودند، ما یک وقت در یک جلسه ای در حسینیه ارشاد ناهار دعوت داشتیم، ده بیست نفر بودیم، مرحوم شهید مطهری هم بود، اول ظهر که شد دیدیم آقای مهندس بازرگان نیست، بعد دیدیم در یک گوشه ای سجاده اش را انداخته دارد نمازش را می خواند، آقای مطهری گفت برای ما آخوندها همین ننگ بس که ایشان مهندس است اول وقت نمازش را می خواند و ما اینجا نشسته ایم داریم حرف می زنیم. خوب در بین اینها از این افراد بسیار هستند و به این شکل هم نیستند که حالا چشم بسته حرف یکی را قبول کنند، بالاخره خودشان فکر و نظر دارند، و باید با منطق صحیح با آنها گفتگو کرد یا اگر در مواردی حرف آنان صحیح است باید پذیرفت، متاسفانه در این اواخر یک برنامه به نام «هویت» تنظیم کردند و در تلویزیون با آبروی بسیاری از بندگان خدا بازی کردند، در صورتی که آبروی مسلمان همچون مال و جان او محترم است، و هتک او از گناهان بزرگ است. بالاخره من با این شکل افراط و تفریطها که با این قبیل افراد می شد مخالف بودم و نظرم هم این بود که به حیثیت انقلاب و شخص امام خدشه ای وارد نشود. من یک بار به احمد آقا هم این مطلب را گفتم که شما حالای امام را نگاه می کنید من می خواهم تا پنجاه سال تا صد سال دیگر هیچ سوژه ای نسبت به امام نباشد، برای اینکه یک

چنین چهره ای که در موقعیت مرجعیت آمده است و یک انقلاب به این عظیمی را رهبری کرده است نباید در اذهان ملوک شود، در آخرین ملاقاتم هم من به امام گفتم: «حضرتعالی با آن چهره ملکوتی و نورانی که وارد کشور شدید و همه طبقات نسبت به شما علاقه داشتند ما دوست داریم همان چهره برای شما باقی بماند و کارهای خلاف به شما نسبت داده نشود، در زمان پیغمبر (ص) و امیر المومنین (ع) نیز بسا خلافهایی انجام می شده ولی بدون اطلاع آنان و هیچ وقت به آنان نسبت داده نمی شد، ولی الان در زندانها با زندانیان با خشونت برخورد می کنند و می گویند نظر امام این است!».

### تأکید بر پرهیز از اعدام زنان و دختران محارب

س: در نشریات منافقین خارج از کشور نوشته اند که حضرتعالی فتوا داده اید که دختران محکوم به اعدام منافقین را قبل از اجرای حکم صیغه کنند و بعد حکم را در مورد آنان اجرا کنند، بفرمایید منشا این نسبت دروغ چه بوده است؟

ج: این قضیه نظیر آن قضیه است که کسی در مقام داستان سرایی گفت: «امامزاده یعقوب را در شهر مصر در بالای منار شغالی درید»، یک شنونده به او گفت: «امامزاده نبوده پیغمبرزاده بوده، یعقوب نبوده یوسف بوده، مصرنبوده کنعان بوده، منار نبوده چاه بوده، شغال نبوده گرگ بوده و تازه اصل قضیه هم دروغ بوده!» حالا داستان ازاین قرار است، تمام تلاش من بر این بود که زنان و دختران را اعدام نکنند، چون در آن وقت بسیاری از کسانی که در ارتباط با مجاهدین خلق دستگیر می شدند دختر بودند و اینها را به عنوان محارب اعدام می کردند، من یک روز به امام عرض کردم: «آقا همین طور که در فتاوی فقها آمده که مرتد زن اعدام نمی شود در مورد محارب هم بعضی از فقها گفته اند که محارب زن نباید اعدام شود و این مساله در بین فقها خلافاست، بله اگر قاتل باشد حکم قاتل اعدام است چه مرد باشد و چه زن فرقی نمی کند، ولی در مورد غیر قتل، در محارب و مرتد زن به این شکل نیست، شما دستور بدهید که این دختران را اعدام نکنند، اینها معمولا فریب خورده اند، یک اعلامیه به آنها داده اند خوانده اند، شعرهای تند یاد آنها داده اند و اینها هم که اکثرا اهل تشخیص نیستند، تحت تأثیر قرار گرفته اند، مدتی زندان به اینها بدهید بلکه متوجه اشتباهات خود بشوند و بعد آزاد شوند»، امام فرمودند: «خوب به آقایان بگویید دختران را اعدام نکنند». من هم از قول امام به مسئولین تشکیلات قضایی، به مسئولین اوین و جاهای دیگر گفتم دختران منافقین را اعدام نکنید، به قضات هم گفتم دیگر حق ندارید برای دختران حکم اعدام بنویسید، این حرفی بود که من گفتم، بعد آمدند این طرف و آن طرف این طور وانمود کردند که فلائی گفته دخترها را اعدام نکنید اول آنها را صیغه



محارب بودن آنها و جنگهای کلاسیک آنها در شمال و غرب و جنوب کشور با همکاریهای حزب بعث عراق و نیز جاسوسی آنان برای صدام علیه ملت مسلمان ما، و با توجه به ارتباط آنان با استکبار جهانی و ضربات ناجوانمردانه آنان از ابتدای تشکیل نظام جمهوری اسلامی تاکنون، کسانی که در زندانهای سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود یافشاری کرده و می کنند محارب و محکوم به اعدام می باشند و تشخیص موضوع نیز در تهران با رای اکثریت آقایان حجه الاسلام نیری دامت افاضاته (قاضی شرع) و جناب آقای اشراقی (دادستان تهران) و نماینده ای از وزرات اطلاعات می باشد، اگر چه احتیاط در اجماع است، و همین طور در زندانهای مراکز استان کشور رای اکثریت آقایان قاضی شرع، دادستان انقلاب و یا دادیار و نماینده وزرات اطلاعات لازم الاتباع می باشد، رحم بر محاربین ساده اندیشی است، قاطعیت اسلام در برابر دشمنان خدا از اصول تردیدناپذیر نظام اسلامی است، امیدوارم با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام رضایت خداوند متعال را جلب نمایید، آقایانی که تشخیص موضوع به عهده آنان است وسوسه و شک و تردید نکنند و سعی کنند «اشداء علی الکفار» باشند. تردید در مسائل قضائی اسلام انقلابی نادیده گرفتن خون پاک و معطر شهدا می باشد و السلام.

### روح الله الموسوی الخمینی

این نامه تاریخ هم ندارد اما در پشت آن حاج احمد آقا نوشته است:

پدر بزرگوار حضرت امام مدظله العالی

پس از عرض سلام، آیت الله موسوی اردبیلی در مورد حکم اخیر حضرتعالی در باره منافقین ابهاماتی داشته اند که تلفنی در سه سئوال مطرح کردند:

۱- آیا این حکم مربوط به آنهاست که در زندانها بوده اند و محاکمه شده اند و محکوم به اعدام گشته اند ولی تغییر موضع نداده اند و هنوز هم حکم در مورد آنها اجرا نشده است، یا آنهايي که حتی محاکمه هم نشده اند محکوم به اعدامند؟

۲- آیا منافقین که محکوم به زندان محدود شده اند و مقداری از زندانشان را هم کشیده اند ولی بر سر موضع نفاق می باشند محکوم به اعدام می باشند؟

۳- در مورد رسیدگی به وضع منافقین آیا پرونده های منافقینی که در شهرستانهایی که خود استقلال قضائی دارند و تابع مرکز استان نیستند باید به مرکز استان ارسال گردد یا خود می توانند مستقلا عمل کنند؟

فرزند شما، احمد

زیر این نامه نوشته شده:

### بسمه تعالی

در تمام موارد فوق هر کس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد حکمش اعدام است، سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید، در مورد رسیدگی به وضع پرونده ها در هر صورت که حکم سریعتر انجام گردد همان مورد نظر است.

### روح الله الموسوی الخمینی

بعد من به آیت الله موسوی اردبیلی که آن زمان رئیس شورای عالی قضایی بودند پیغام دادم: «مگر قاضیهای شما اینها را به پنج یا ده سال زندان محکوم نکرده اند! مگر شما مسئول نبودید!

کنید بعد اعدام کنید! در خارج از کشور هم منافقین این را دست گرفته بودند، اصل جریان همین بود که من عرض کردم.

ما تلاش داشتیم که زنان و دختران غیر از آنان که مرتکب قتل شده اند اعدام نشوند، من در همان زمان هم این دروغ تبلیغاتی مجاهدین خلق را تکذیب کردم، اما خوب آنها به تأیید یا تکذیب من کاری نداشتند، حرف خودشان را می خواستند بزنند، و بالاخره نظر من این بود که زنان اعدام نشوند و چون نوعاً در رابطه با مجاهدین دختران در زندان بودند تعبیر به دختران کردم، ولی شیاطین کلام مرا تحریف کردند.

### اعتراض به اعدامهای بی رویه

س: حضرتعالی گویا نامه ای به امام خمینی (رضوان الله علیه) در ارتباط با اعدام منافقین در زندانها پس از حمله منافقین به جمهوری اسلامی ایران در عملیات مرصاد - فروغ جاویدان - نوشتید، در این ارتباط بفرمایید که قضایا چگونه بود و چه ضرورتی ایجاب می کرد که این نامه را بنویسید؟

ج: بله همان گونه که فرمودید پس از اینکه مجاهدین خلق با پشتیبانی عراق به کشور جمهوری اسلامی ایران حمله کردند عملیات مرصاد انجام گرفت و تعدادی از آنها در درگیری کشته شدند، تعدادی هم اسیر شدند که لابد محاکمه شدند و صحبت ما در مورد آنها نیست، اما آنچه باعث شد من آن نامه را بنویسم این بود که در همان زمان بعضی تصمیم گرفتند که یک باره کلک مجاهدین را بکنند و به اصطلاح از دست آنها راحت شوند، به همین خاطر نامه ای از امام گرفتند که افرادی از منافقین که از سابق در زندانها هستند طبق تشخیص دادستان و قاضی و نماینده اطلاعات هر منطقه، با رای اکثریت آنان اگر تشخیص دادند که آنها سر موضع هستند اعدام شوند، یعنی این سه نفر اگر دو نفر از آنها نظرشان این بود که فلان فرد سر موضع است ولو اینکه به یک سال یا دو سال یا پنج سال یا بیشتر محکوم شده باید اعدام می شد، این نامه منسوب به امام تاریخ ندارد، اما این نامه روز پنجشنبه نوشته شده بود، روز شنبه توسط یکی از قضات به دست من رسید و آن قاضی بسیار ناراحت بود، من نامه را مطالعه کردم خیلی نامه تندی بود که در عکس العمل عملیات مجاهدین خلق در مرصاد نوشته شده بود و شنیده شد که به خط حاج احمد آقااست، البته چون این نامه برای همه قضات فرستاده شده بود اشکال ندارد که برای شما هم بخوانم تا واقعیت قضایا آن گونه که اتفاق افتاده روشن شود، متن این نامه به این شکل است:

متن نامه آیت الله روح الله خمینی در ارتباط با اعدام منافقین سر موضع زندانی

### بسم الله الرحمن الرحيم

از آنجا که منافقین خائن به هیچ وجه به اسلام معتقد نبوده و هر چه می گویند از روی حيله و نفاق آنهاست و به اقرار سران آنها از اسلام ارتداد پیدا کرده اند، و با توجه به

آن وقت تلفنی به احمد آقا می گویی که اینها را مثلا در کاشان اعدام کنند یا در اصفهان؟ شما خودت می رفتی با امام صحبت می کردی که کسی مثلا مدتی در زندان است و به پنج سال زندان محکوم شده و روحش هم از عملیات منافقین خبردار نبوده چطور ما او را اعدام کنیم؟ مگر اینکه جرم تازه ای مرتکب شده باشد که بر اساس آن جرم او را محاکمه کنیم».

بالاخره مدتی ملاقاتهای زندانیان را تعطیل کردند و بر حسب گفته متصدیان با استناد به این نامه حدود دو هزار و هشتصد یا سه هزار و هشتصد نفر زندانی - تردید از من است - از زن و مرد را در کشور اعدام کردند، حتی افرادی که نماز می خواندند، روزه می گرفتند، طرف را می آوردند به او می گفتند بگو غلط کردم، او هم به شخصیتش بر می خورد نمی گفت، می گفتند پس تو سر موضع هستی و او را اعدام می کردند! در همین قم یکی از مسئولین قضایی آمد پیش من و از مسئول اطلاعات قم گله می کرد که می گوید تندتند اینها را بکشیم از شرشان راحت شویم، من می گویم آخر پرونده های اینها را بررسی کنیم یک تجدید نظری در حکم اینها بکنیم، می گوید حکم اینها را امام صادر کرده ما فقط باید تشخیص موضوع بدهیم، به بعضی افراد می گویند تو سر موضعی؟! او هم نمی داند که قضیه از چه قرار است می گوید بله، فوری او را می برند اعدام می کنند.

بالاخره من احساس کردم که این شیوه درستی نیست تصمیم گرفتم یک نامه به امام بنویسم، اتفاقا آقای آسیدهای هاشمی و آقای قاضی خرم آبادی اینجا بودند با آنها مشورت کردم، گفتند این کار را نکنید چون امام از دست منافقین پس از جریان مرصاد عصبانی هستند و اگر شما یک چیزی بنویسید ایشان ناراحت می شوند، آنها بلند شدند رفتند ولی من همین طور ناراحت بودم، نماز ظهر و عصر را خواندم، فکر می کردم که بالاخره به من می گویند قائم مقام رهبری، من در این انقلاب سهیم بوده ام، اگر یک نفر بی گناه در این جمهوری اسلامی کشته شود من هم مسئولم، بالاخره با قرآن مجید استخاره کردم این آیه شریفه آمد: «و هدوا الی الطیب من القول و هدوا الی صراط الحمید» (۱): «به گفتار نیکو هدایت شدند و هدایت شدند به راه پسندیده»، پس از این بود که نشستیم این نامه را نوشتیم:

۱- سوره حج (۲۲)، آیه ۲۴

نامه به آیت الله روح الله خمینی در اعتراض به اعدام محکومین در زندانها،

مورخه ۶۷\۵\۹

بسم الله الرحمن الرحیم

محضر مبارک آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی

پس از عرض سلام و تحیت، به عرض می رساند راجع به دستور

اخیر حضرتعالی مبنی بر اعدام منافقین موجود در زندانها، اعدام بازداشت شدگان حادثه اخیر را ملت و جامعه پذیرا است و ظاهرا اثر سوئی ندارد ولی اعدام موجودین از سابق در زندانها اولاً در شرایط فعلی حمل بر کینه توزی و انتقام جوئی می شود. و ثانیاً خانواده های بسیاری را که نوعاً متدین و انقلابی می باشند ناراحت و داغدار می کند و آنان جدا زده می شوند. و ثالثاً بسیاری از آنان سرموضع نیستند ولی بعضی از مسئولین تند با آنان معامله سرموضع می کنند. و رابعاً در شرایط فعلی که با فشارها و حملات اخیر صدام و منافقین، ما در دنیا چهره مظلوم به خود گرفته ایم و بسیاری از رسانه ها و شخصیتها از ما دفاع می کنند، صلاح نظام و حضرتعالی نیست که یکدفعه تبلیغات علیه ما شروع شود. و خامساً افرادی که به وسیله دادگاهها با موازینی در سابق محکوم به کمتر از اعدام شده اند اعدام کردن آنان بدون مقدمه و بدون فعالیت تازه ای بی اعتنائی به همه موازین قضایی و احکام قضا است و عکس العمل خوب ندارد.

و سادساً مسئولین قضائی و دادستانی و اطلاعات ما در سطح مقدس اردبیلی نیستند و اشتباهات و تأثر از جو بسیار و فراوان است و با حکم اخیر حضرتعالی بسا بی گناهای و یا کم گناهای هم اعدام می شوند، و در امور مهمه احتمال هم منجر است.

و سابعاً ما تا حال از کشتنها و خشونتها نتیجه ای نگرفته ایم جز اینکه تبلیغات را علیه خود زیاد کرده ایم و جاذبه منافقین و ضد انقلاب را بیشتر نموده ایم، بجاست مدتی با رحمت و عطفوت برخورد شود که قطعاً برای بسیاری جاذبه خواهد داشت.

و ثامناً اگر فرضاً بر دستور خودتان اصرار دارید اقلاً دستور دهید ملاک اتفاق نظر قاضی و دادستان و مسئول اطلاعات باشد نه اکثریت، و زنان هم استثناً شوند مخصوصاً زنان بچه دار، و بالاخره اعدام چند هزار نفر در ظرف چند روز، هم عکس العمل خوب ندارد و هم خالی از خطا نخواهد بود و بعضی از قضات متدین بسیار ناراحت بودند، و بجاست این حدیث شریف مورد توجه واقع شود: قال رسول الله (ص): «ادروا الحدود عن المسلمین ما استطعتم فان كان له مخرج فخلوا سبیله فان الامام ان یخطی فی العفو خیر من ان یخطی فی العقوبه». و السلام علیکم و ادام الله ظلکم.

۱۶ ذی الحجه ۱۴۰۸ - ۶۷\۵\۹

حسینعلی منتظری

و منظور من از زنان بچه دار زنان آبستن نبود - که احمد آقا در رنجانامه اش سوژه و معرکه علیه من گرفته - بلکه منظور زنانی بود که دارای چندبچه بودند و با کشتن آنها بچه های آنها بی سرپرست می شدند، و بالاخره این نامه را نوشتم و دو نسخه از آن فتوکپی گرفتم، نسخه اصل را فرستادم برای امام و یک نسخه را هم برای شورای عالی قضایی، چون شورای عالی قضایی مسئولیت این قضیه را به عهده داشت و می بایست می رفتند با امام



این نامه دوم من راجع به این موضوع بود، بعد من دیدم آنها دارند کارشان را ادامه می دهند، اول محرم شد من آقای نیری که قاضی شرع اوین و آقای اشراقی که دادستان بود و آقای رئیسی معاون دادستان و آقای پورمحمدی که نماینده اطلاعات بود را خواستم و گفتم الان محرم است حداقل در محرم از اعدامها دست نگه دارید، آقای نیری گفت: «ما تا الان هفتصد و پنجاه نفر را در تهران اعدام کرده ایم، دو رست نفر را هم به عنوان سرموضع از بقیه جدا کرده ایم کلک اینها را هم بکنیم بعد هر چه بفرمایید و...!» من بسیار ناراحت شدم و رئوس مطالبی را که یادداشت کرده بودم در این جلسه با آنها صحبت کردم و بعد یک نسخه از آن را به آنها دادم که برای شما می خوانم، و این همان چیزهایی است که حاج احمد آقا در رجنامه روی قسمتهایی از آن معرکه گرفته است، در صورتی که این نامه نیست بلکه یادداشت است:

پیوست شماره ۱۵۵: یادداشت خطاب به آقایان نیری قاضی شرع، اشراقی دادستان، رئیسی معاون دادستان، پورمحمدی نماینده اطلاعات در اوین برای اجرای حکم امام، مورخه ۶۷\۵\۲۴

بسمه تعالی

۱- من بیش از همه شما از منافقین ضربه خورده ام، چه در زندان و چه در خارج زندان، فرزند مرا آنان به شهادت رساندند، اگر بنا بر انتقام جویی باشد من بیشتر باید دنبال کنم، ولی من مصلحت انقلاب و اسلام و کشور و حیثیت ولایت فقیه و حکومت اسلام را در نظر می گیرم، من قضاوت آیندگان و تاریخ را در نظر می گیرم.

۲- این گونه قتل عام بدون محاکمه، آن هم نسبت به زندانی و اسیرقطعا در دراز مدت به نفع آنهاست و دنیا ما را محکوم می کند و آنان را بیشتر به مبارزه مسلحانه تشویق می کند، مبارزه با فکر و ایده از طریق کشتن غلط است.

۳- روش پیغمبر (ص) را با دشمنان خود در فتح مکه و جنگ هوازن ببینید به چه نحو بوده است، پیامبر با عفو و گذشت برخورد کرد و از خدا لقب «رحمه للعالمین» گرفت. روش امیر المومنین (ع) با اهل جمل را پس از شکست آنان ملاحظه کنید.

۴- بسیاری از افراد سر موضع را، رفتار بازجوها و زندانبانها، آنان را به سرموضع کشانده و الا قابل انعطاف بودند.

۵- مجرد اینکه اگر آنان را آزاد کنیم به منافقین ملحق می شوند موجب صدق عنوان محارب و باغی بر آنان نمی شود، امیر المومنین (ع) نسبت به این ملجم هم قصاص قبل از جنایت انجام نداد با اینکه خودش فرمود او قاتل من است.

۶- مجرد اعتقاد، فرد را داخل عنوان محارب و باغی نمی کند، و ارتداد سران فرضا موجب حکم به ارتداد سمپاتها نمی شود.

صحبت می کردند، بعد که نامه ها را فرستادم به آقای سیدهادی تلفن زد و گفتم: «من نامه ای نوشتم و خدمت امام فرستادم، شما به آقای محمدعلی انصاری در دفتر امام تلفن بزنید که آن نامه را بگیرند بدهند خدمت امام»، ایشان گفت: «مگر بنا نشد شما چیزی ننویسید؟» گفتم: «بالاخره من نوشتم و فرستادم». حالا اینکه می گویند بیت ایشان بخصوص آقای سیدهادی در این قضیه نقش داشته حرف بی اساسی است چون بیت من با نامه نوشتن من مخالف هم بودند.

چند روز بعد هم یکی از قضات خوزستان به نام حجه الاسلام آقای محمد حسین احمدی پسر آیت الله آقای آشیخ علی اصغر احمدی شاهرودی آمد پیش من خیلی ناراحت بود می گفت: «در آنجا نتدنتند دارند اعدام می کنند، به یک شکلی نظر اکثریت درست می کنند، خوب تشخیص نمی دهند، اینها از عملیات منافقین ناراحت هستند و افتاده اند به جان زندانیان»، من عین مطالب ایشان را نیز در نامه ای بدین شکل برای امام منعکس کردم:

پیوست شماره ۱۵۴: نامه مجدد به امام خمینی در این مورد، مورخه ۶۷\۵\۱۳

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی پس از سلام و تحیت، پیرو نامه مورخه ۶۷\۵\۹ برای رفع مسئولیت شرعی از خود به عرض می رسانم سه روز قبل قاضی شرع یکی از استانهای کشور که مرد مورد اعتمادی می باشد با ناراحتی از نحوه اجرای فرمان حضرتعالی به قم آمده بود و می گفت: مسئول اطلاعات یا دادستان - تردید از من است - از یکی از زندانیان برای تشخیص اینکه سر موضع است یا نه پرسید: تو حاضری سازمان منافقین را محکوم کنی؟ گفت آری، پرسید حاضری مصاحبه کنی؟ گفت آری، پرسید حاضری برای جنگ عراق به جبهه بروی؟ گفت آری، پرسید حاضری روی مین بروی؟ گفت مگر همه مردم حاضرند روی مین بروند! وانگهی از من تازه مسلمان نباید تا این حد انتظار داشت، گفت معلوم می شود تو هنوز سر موضعی و با او معامله سرموضع انجام داد و این قاضی شرع می گفت من هر چه اصرار کردم پس ملاک اتفاق آراء باشد نه اکثریت، پذیرفته نشد و نقش اساسی را همه جا مسئول اطلاعات دارد و دیگران عملا تحت تأثیر می باشند. حضرتعالی ملاحظه فرمایید که چه کسانی با چه دیدی مسئول اجرای فرمان مهم حضرتعالی که به دماء هزاران نفر مربوط است می باشند.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۶۷\۵\۱۳ - حسینعلی منتظری

۷- قضاوت و حکم باید در جو سالم و خالی از احساسات باشد «لایق‌القاضی و هو غضبان» الان با شعارها و تحریکات جو اجتماعی ما ناسالم است، ما از جنایت منافقین در غرب ناراحتیم به جان اسرا و زندانیان سابق افتاده ایم، وانگهی اعدام آنان بدون فعالیت جدید زیر سوال بردن همه قضات و همه قضاوت‌های سابق است، کسی را که به کمتر از اعدام محکوم کرده اید به چه ملاک اعدام می‌کنید؟ حالا ملاقاتها و تلفن‌ها را قطع کرده اید فردا در جواب خانواده‌ها چه خواهید گفت؟

۸- من بیش از همه به فکر حیثیت حضرت امام و چهره ولایت فقیه می‌باشم و نمی‌دانم موضوع را به چه نحوی به ایشان رسانده‌اند، این همه ما در فقه بحث احتیاط در دماء و اموال کرده ایم همه غلط بود؟

۹- من چندین نفر قضات عاقل و متدین را دیدم که ناراحت بودند و از نحوه اجرا شکایت داشتند و می‌گفتند تندروی می‌شود، و نمونه‌های زیادی را ذکر می‌کردند که بی‌جهت حکم اعدام اجرا شده است.

۱۰- در خاتمه مجاهدین خلق اشخاص نیستند یک سنخ فکر و برداشت است یک نحو منطق است، و منطق غلط را باید با منطق صحیح جواب داد، با کشتن حل نمی‌شود بلکه ترویج می‌شود، ان شاءالله موفق باشید. ح - م

حاج احمد آقا در رنجامه روی بند دهم خیلی معرکه گرفته که چرا گفته‌ای کار منافقین یک نحو منطق است، در صورتی که کسانی که فریب شعارهای منافقین را خورده‌اند و فرضاً چند اعلامیه پخش کرده‌اند با کسانی که در عملیات مرصاد شرکت داشتند فرق دارند، و اصل آن هم یادداشت است نه نامه رسمی.

بالاخره این مطالب را من برایشان خواندم بعد یک نسخه از آن را هم به آنها دادم و شفاهی به آنها گفتم: «الان دهه محرم است، یک مقدار دست نگه دارید»، بعد به آنها گفتم: «اگر امام هم اصرار دارند شما یک عده از آنها را که در زندان شیطننت می‌کنند و تبلیغ و فعالیت دارند مجدداً با روش صحیح بازجویی کنید و آنها را درست محاکمه کنید و پس از محاکمه به اعدام محکوم شدند اعدامشان کنید، در این صورت لااقل کسی نمی‌گوید کسی را که به پنج سال زندان محکوم شده است جمهوری اسلامی اعدام کرده است»، و طبیعی بود که این مسائل به آقای ری شهری و احمد آقا منتقل می‌شد و آنها از این برخوردها و بازخواست‌های من ناراحت بودند. بالاخره در آن جریان طبق گزارشهایی که به من دادند حدود دو هزار و هشتصد یا سه هزار و هشتصد نفر را اعدام کردند.

یادم هست آقای اسلامی که دادستان انقلاب فارس بود یک پرونده‌ای را آورده بود پیش من مربوط به دختری که می‌خواستند او را

را اعدام کنند، می‌گفت من با اعدام او مخالف بودم اما با اکثریت آراء او را اعدام کردند، در این پرونده دختر قبل از اعدامش وصیت کرده بود و خطاب به پدر و مادرش گفته بود: طوری نیست این پیش آمدها هست شما نسبت به انقلاب بدبین نباشید قرآن و نهج البلاغه را بخوانید و ...، که خود آقای اسلامی از اعدام شدن او خیلی متأثر بود. حجه الاسلام آقای حسینعلی انصاری که نماینده من در زندانها بود می‌گفت شش یا هفت برادر بودند که اینها نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند، خیلی هم متعبد بودند، می‌گفتند ما با منافقین هم مخالف شده ایم، اما به اینها می‌گویند باید مصاحبه کنید، اینها می‌گویند ما حاضر نیستیم مصاحبه کنیم ما حاضریم چیزی بنویسیم ولی مصاحبه تلویزیونی نمی‌کنیم این برای ما شکست است و اینها را به این بهانه گفتند که سر موضع هستند و پنج یا شش نفر آنان را اعدام کردند و فقط یک نفر از آنان را که فلج شده بود باقی گذاشتند، به این شکل کار می‌شد.

بالاخره این جریان گذشت بعد از مدتی یک نامه دیگری از امام گرفتند برای افراد غیر مذهبی که در زندان بودند، در آن زمان حدود پانصد نفر غیر مذهبی و کمونیست در زندان بودند، هدف آنها این بود که با این نامه کلک آنها را هم بکنند و به اصطلاح از شرشان راحت بشوند، اتفاقاً این نامه به دست آقای خامنه‌ای رسیده بود، آن زمان ایشان رئیس جمهور بود، به دنبال مراجعه خانواده‌های آنان ایشان با متصدیان صحبت کرده بود که این چه کاری است که می‌خواهید بکنید دست نگه دارید، بعد ایشان آمد قم پیش من با عصبانیت گفت: «از امام یک چنین نامه‌ای گرفته‌اند و می‌خواهند اینها را تندتند اعدام کنند»، گفتم: «چطور شما الان برای کمونیستها به این فکر افتاده‌اید؟ چرا راجع به نامه ایشان در رابطه با اعدام منافقین چیزی نگفتید؟» گفتند: «مگر امام برای مذهبیها هم چیزی نوشته؟!» گفتم: «پس شما کی‌جای قضیه هستید، دو روز بعد از نوشته شدن آن نامه به دست من رسید و این همه مسائل گذشته است، شما که رئیس جمهور این مملکت هستید چطور خبر ندارید؟!» حالا من نمی‌دانم ایشان آیا واقعا خبر نداشت یا پیش من این صحبت‌ها را می‌کرد.

س: پس در واقع هدف شما از این برخوردها و نوشتن این نامه‌ها یک اقدام انسانی و نوعی مصلحت‌بینی برای نظام و انقلاب و بیان یک حکم شرعی بوده است.

ج: بله، دقیقاً همین‌طور است، هدف من دفاع از مجاهدین خلق نبود، هدف من پایداری بر ارزشهایی بود که خودمان آنها را قبول داشتیم و نباید حب و بغض‌ها باعث خدشه دار شدن آنها می‌شد، هدف من محفوظ ماندن شخصیت امام و چهره ولایت فقیه بود که نباید به نام آن بعضی کارها انجام می‌شد، مجرد هواداری از مجاهدین شرعاً مجوز اعدام نیست و در جمهوری اسلامی حقوق





نگرانی و تاسف عمیق خود در رابطه با موج گسترده کشتار زندانیان سیاسی از سازمان ملل درخواست کردند تا برای متوقف نمودن این اعمال وحشیانه و غیر انسانی که نقض آشکار حقوق بشر است، اقدام نماید.

تاکنون از تعداد دقیق قربانیان این فاجعه اطلاعی در دست نیست. نماینده ویژه اسامی بیش از ۱۰۰۰ زندانی اعدام شده را دریافت کرده است. (نام و نشان تعداد ۱۰۹۳ زندانی سیاسی اعلام شده ضمیمه گزارش است) اما بعضی از مدارک و شواهد نشانگر آنستکه احتمالا تعداد قربانیان بالغ بر چندین هزار نفر میباشد. در این رابطه، نماینده ویژه سازمان ملل در باره اعدام زندانیان سیاسی در خلال ماههای جولای تا سپتامبر ۱۹۸۸ مکررا با مقامات جمهوری اسلامی مذاکره نموده و از آنها خواسته است تا بطور جدی از کشتار تقریبا بیش از ۱۵۰ زندانی سیاسی که در معرض اعدام قرار داشتند، جلوگیری نمایند.

اکثر قربانیان این فاجعه را اعضاء یا هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران تشکیل میدادند اما در میان آنان اعضاء گروههای مخالف مانند حزب توده، سازمان فدائیان خلق، راه کارگر و سازمان کومله در کردستان ایران و همچنین ۱۱ روحانی نیز وجود داشتند. بر اساس اظهارات بعضی از شاهدان، بسیاری از قربانیان پیش از اعدام محکومیت خود را در زندان سپری میکردند و بعضی دیگر از زندانیانی بودند که مجددا دستگیر، زندانی و اعدام شدند. بنابراین بر خلاف ادعای مقامات ایرانی، بنظر نمیرسد که این اشخاص در فعالیتهای خشونت آمیز علیه حکومت ایران مانند حمله سازمان مجاهدین به بخش غربی این کشور در جولای ۱۹۸۸ شرکت داشته اند. طبق بعضی از گزارشها بسیاری از زندانیان اعدام شده در حال گذراندن مدت محکومیت خود بوده اند. بر این اساس، جمهوری اسلامی اصول قرارداد بین المللی حقوق مدنی و سیاسی را زیر پا گذاشته است. بسیاری از اعدامها بصورت مخفیانه و پنهانی انجام گرفته و بعضی دیگر نیز در ملاء عام تیرباران و یا به دار آویخته شدند. ...

### گزارش دوم:

ترجمه بخشی هانی از گزارش سال ۱۹۸۸ سازمان عفو بین الملل پیرامون کشتار بزرگ سال ۱۳۶۷

پس از هشت سال جنگ میان دو کشور ایران و عراق، سرانجام در آگوست ۱۹۸۸ طرفین با اعلام آتش بس موافقت نمودند. چند ماه پس از آن اعدام زندانیان سیاسی در سطحی وسیع آغاز شد. یکی از وقایع مهم این دوره تهاجم نظامی ارتش آزادیبخش ملی از داخل کشور عراق به غرب ایران میباشد. ارتش آزادیبخش ملی توسط گروه مخالف رژیم جمهوری

همه طبقات باید حفظ شود.

نکته دیگری را که من همین جا می خواهم عرض کنم این است که چه کسی باعث شد که این نامه من (نامه مورخه ۶۷\۵\۹) به دست رادیو بی بی سی برسد و حدود! پس از هشت ماه از گذشتن قضیه، در ایام عید نوروز یعنی شب پنجم عید یک روز قبل از نامه ۶۷\۱\۶، از بی بی سی پخش شود بدون اینکه هیچ توضیحی راجع به کلی جریانات داده شود و جو احساسات را به عنوان دفاع فلانی از منافقین بالا ببرد و زمینه نوشتن نامه ۶۸\۱\۶ منسوب به امام را فراهم نماید، با اینکه من آن نامه را فقط برای امام و شورای عالی قضایی فرستاده بودم و در این مدت آن را به احدی نداده بودم، البته بعضی آن نامه را در همان زمانها در دانشگاه تهران در دست آقای سید حمید روحانی دیده بودند! من حدس می زدم دستهایی در کار بوده که زمینه را برای نتیجه گیری نهایی آماده می کرده است.

کتاب خاطرات آیت اله حسینعلی منتظری ، فصل دهم: فوغای برکناری

### هیئت های بازرسی بین المللی



### گزارش اول:

ترجمه بخشی از گزارش رسمی پروفیسور کالیندویل نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در ایران پیرامون کشتار زندانیان سیاسی سال ۱۳۶۷ ... گزارش موقتی که توسط نماینده ویژه حقوق سازمان ملل برای مجمع عمومی تهیه شده شامل اطلاعاتی است که نشانگر نقض آشکار حقوق بشر از جمله نادیده گرفتن حق حیات در ایران میباشد. طبق این گزارش تعداد زیادی از زندانیان که از اعضاء گروههای مخالف حکومت اسلامی بودند، در خلال ماههای جولای، اگوست و سپتامبر ۱۹۸۸ اعدام شدند. از آن زمان به بعد، نماینده ویژه بطور مکرر اطلاعاتی در باره موج اعدام زندانیان سیاسی دریافت نموده است. این اطلاعات از منابع مختلفی مثل سازمانهای غیر حکومتی بدست آمده است. علاوه بر این، نماینده ویژه صدها نامه و دادخواست از افراد و شخصیتهای مختلف سراسر جهان از جمله اعضاء پارلمان استرالیا، فرانسه، آلمان، جمهوری فدرال ایرلند، انگلستان، ایرلند شمالی و همچنین اعضاء پارلمان اروپا، اتحادیه های تجاری و مقامات کلیسا دریافت نموده است. آنها ضمن ابراز

اسلامی، موسوم به سازمان مجاهدین ایران در عراق تشکیل شده است. اندکی پس از این تهاجم حداقل ۱۵ نفر از هواداران و اعضای سازمان مجاهدین در شهرهای غربی ایران دستگیر شده و در ملاء عام به دار آویخته شدند. اجساد آنها ساعتها با همان وضعیت به نمایش درآمد و عکسهای اعدام شدگان در مطبوعات رسمی کشور منعکس گردید. دامنه این اعدامها به زندانها نیز کشیده شد. از اواخر جولای تا اواخر دسامبر حداقل ۱۲۰۰ زندانی سیاسی اعدام شدند. شمار واقعی این اعدام شدگان احتمالا خیلی بیشتر از این تعداد میباشد.

پس از حمله ارتش آزادیبخش ملی روند عفو زندانیان سیاسی در مطبوعات کشور مورد انتقاد شدید قرار گرفت زیرا روزنامه ها ادعا می کردند که شرکت کنندگان در این تهاجم از میان ۳۰۰۰ زندانی سیاسی اصلاح شده ای بوده اند که به مناسبت پنجمین سالگرد انقلاب اسلامی در ماه فوریه مورد عفو قرار گرفتند.

گزارشات مبنی بر اعدام زندانیان سیاسی از سراسر کشور دریافت گردید. بسیاری از قربانیان این فاجعه در تهاجم ماه جولای هیچ نقشی نداشتند. تعداد زیادی از آنها پیش از اعدام به حبس های طویل المدت محکوم شده بودند و تعدادی نیز بدون محاکمه در بازداشت بسر میبردند. بعضی از آنها نیز در سال ۸۱-۱۹۸۰ به اتهام پخش جزوات و روزنامه های مربوط به سازمان مجاهدین و یا شرکت در تظاهرات سیاسی به حبس های کوتاه مدت محکوم شده و حتی پس از اتمام محکومیت خود همچنان در زندانها باقی ماندند. آن دسته از زندانیانی که آزاد شدند، طبق گزارشات رسیده مجدداً بازداشت و سپس اعدام شدند. در اکثر این موارد شواهد و مدارکی در دست نیست تا نشان دهد که قربانیان این فاجعه با رعایت موازین حقوقی و قضائی و تشکیل دادگاه محاکمه و اعدام شده باشند. ممنوعیت ملاقات خانواده های زندانیان سیاسی از ماه آگوست ارزیابی در باره وسعت اعدامها و عمق این فاجعه را مشکل تر ساخته است. اما اطلاعاتی که از طیف های گسترده گروههای مخالف رژیم و خویشاوندان قربانیان این فاجعه بدست آمده و نیز اطلاعیه های مقامات دولتی و گزارشات شاهدان این فاجعه همه و همه اعدام صدها زندانی سیاسی را به روشنی اثبات و تأیید می نماید.

بر اساس بسیاری از گزارشها، خانواده های زندانیان سیاسی برای اطلاع یافتن از وضعیت زندانیان خود به جستجو در

زندانها، ادارات دولتی و حتی گورستانها پرداختند. همسر یکی از زندانیان وضعیت خود را اینگونه توصیف کرده است: « در جستجوی یافتن جسد شوهرم به گورستان خاوران واقع در جاده خاوران تهران رفتم. در حالی که بی صبرانه یکایک گورهای بی نام و نشان را دنبال میکردم، چشمانم به قبری افتاد. شروع به کنار زدن خاکها و سنگریزه ها کردم، حالم منقلب شد. دستهای زنی از زیر خاک نمایان شد و ...»

در اطلاعیه های صادره از سوی مقامات ایرانی در باره اعدام زندانیان سیاسی مطالب ضد و نقیض وجود داشت. در ماه آگوست، آیت الله موسوی اردبیلی رئیس شورای عالی قضائی ظاهراً ادعا نمود که اعدام مخالفان حکومت جمهوری اسلامی متوقف خواهد شد. بر اساس بعضی از گزارش ها در اکتبر همان سال آیت الله منتظری از اعدام زندانیان سیاسی انتقاد کرد. اما سایر مقامهای حکومت اسلامی اعدام تعداد زیادی از زندانیان سیاسی را انکار کرده و این نوع گزارشات را تبلیغات و توطئه دشمنان خارجی و مخالفین جمهوری اسلامی قلمداد نمودند.

زندانها سیاسی گروه گروه در دادگاههایی که هیچیک از موازین و معیارهای بین المللی و قضائی و حقوقی در آنها رعایت نشده محاکمه و بعضی نیز به مرگ محکوم گردیدند. زندانیان سیاسی در دادگاههای فرمایشی رژیم جمهوری اسلامی بدون شاهد و امکان دفاع از خود محاکمه میشدند.

این محکومیتها اغلب بر اساس اقرار و اعترافات زندانیان در زیر شکنجه صادر میشد. به این معنا که زندانیان را در دوران بازجویی تحت بدترین شکنجه های روحی و جسمی قرار میدادند تا آنها را وادار به اعتراف نموده و براساس این اعترافات دروغی و اجباری آنها را به اعدام محکوم نمایند.

در ماه مارس کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل طی گزارشی نگرانی و تأسف عمیق خود را نسبت به خشونت های ضد بشری در ایران ابراز نمود. نماینده ویژه سازمان ملل گزارش موقت خود را در باره وضعیت حقوق بشر در ایران در اکتبر همان سال به مجمع عمومی سازمان ملل ارائه نمود. در گزارش نماینده ویژه چنین آمده است: " گسترش موج اعدام زندانیان سیاسی از ماه جولای تا سپتامبر ۱۹۸۸ و نقض حقوق بشر در ایران موجبات نگرانی سیستم قضائی و حقوقی بین المللی را فراهم نموده است.



حق دفاع را برای افراد در مقابل اتهام و تعقیب جزایی تأمین کند. از پایه های دادرسی عادلانه، وجود مراجع متنوع و مستقل از یکدیگر، رعایت تشریفات دادرسی و مهلت های لازم به منظور تأمین و تضمین حق دفاع متهمان و دسترسی آنان به مشاوران حقوقی و کانون وکلای مستقل است. مراجع مورد بحث به طور خلاصه عبارتند از:

۱- دادستان، که مرجع تظلمات عمومی، قبول شکایت های کیفری، رسیدگی به اعلام جرم افراد و اشخاص حقوقی و به طور کلی حفظ نظم حقوق عمومی و منافع جامعه در برابر متجاوزان به حقوق دیگران و مرتکبان جرایم است. در صورت دریافت اعلام جرم یا هرگونه شکایت و یا گزارش پلیس و ضابط دادگستری علیه اشخاص، دادستان پس از رسیدگی اولیه و یافتن قناعت بر ضرورت تحقیق، آن را نزد بازپرس می فرستد. ۲- بازپرس یا قاضی تحقیق که مرجعی است مستقل و بنابر تقاضای دادستان به اعلام جرم علیه اشخاص رسیدگی می کند. با توجه به اصل برائت که اثبات جرم را بر عهده ی مدعی ( دادستان ) قرار داده است، بازپرس در صورت یافتن دلیل کافی بر اثبات جرم، مبادرت به صدور قرار مجرمیت می کند و تنها بر اساس چنین قرار است که دادستان می تواند مبادرت به صدور کیفرخواست کند، در غیر این صورت از متهم رفع تعرض می شود. بازپرس در جریان رسیدگی و تحقیق، ملزم به پذیرش وکیل مدافع متهم، قبول لایحه و استماع نظرات متهم و وکیل اوست. مرجع رسیدگی به هر گونه اختلاف بین دادستان و بازپرس، دادگاهی مستقل است. ۳- دادگاه جنایی یا جنحه، که برحسب نوع جرم و اهمیت آن، مرجع رسیدگی به کیفرخواست دادستان است. دادگاه با حضور دادستان یا نماینده او (دادیار) و متهم و وکیل مدافعش، با رعایت تشریفات قانونی و حقوق متهم از جمله فرصت کافی برای اعتراض به کیفرخواست، تعیین وکیل، مطالعه پرونده، تهیه دلایل و اسناد برای دفاع از خود و در صورت بازداشت متهم، امکان و فرصت کافی برای ملاقات با وکیل و صحبت با او، به طور علنی تشکیل می شود. ۴- کانون وکلای مستقل که تضمین کننده استقلال وکلا و نظم حرفه وکالت است، به حقوقدانان آگاه به قانون و اصول اساسی حقوق، جواز وکالت می دهد.

در سال ۱۳۵۷، با پیدایش جمهوری اسلامی و حاکم شدن خمینی بر مقدرات ملت ایران و چیرگی و مشروعیت حاکمیت مذهبی بر کشور، قرار بر این شد که آثار بیش از هفتاد سال سیر تحول قانونگذاری مبتنی بر جدایی دین از قضاوت زدوده شود. قانون اساسی جدیدی مبتنی بر ولایت فقیه در اواسط سال ۱۳۵۸، در همین سو به تصویب رسید.

اولین اقدام حاکمیت نوپا در سال ۱۳۵۷، تعیین حکام شرع بود.

## "دادرسی" در نظام فقهاتی



### هدایت اله متین دفتری

چون دفاع از نظر اسلام و قانون اساسی جمهوری اسلامی، امر مشروعی است، متهم یا شاکی می تواند در دادگاه از وکیل استفاده کند. البته وکیلی که مدافع اسلام و قانون اساسی باشد ... لاقبل به الحادی و محارب بودن گروهک ها، اعتقاد داشته و از درجه جرایم آنها بخواهد دفاع کند و تقاضای تخفیف در مجازات آنها کند. نه این که بخواهد افراد تروریست، دست نشانده، محارب و مفسد را بیگناه اعلام کرده و خواستار بازگشت آنها به جامعه بشود که باز این افراد جنایت های سابق خود را تکرار کنند." (۱)

### مقدمه :

تحولات فکری و فلسفی قرن ۱۷ و ۱۸ میلادی و طرح مبحث حقوق طبیعی در عصر روشنگری، به پیدایش اصول امیدبخشی انجامید که برای اولین بار به طور مدون و تحت عنوان " اعلامیه حقوق بشر و حقوق شهروندان " در سال ۱۷۸۹ به عنوان دستاورد بزرگ انقلاب کبیر فرانسه، منتشر شد. از آثار مهم این سند جهانشمول، پیدایش حقوق شکلی و تشریفات و آیین دادرسی است. آیین و تشریفات که بتواند دادرسی عادلانه را در برابر انواع خودکامگی و روش های تحقیرآمیز، غیرانسانی و ظالمانه رسیدگی کیفری، تضمین کرده و حقوق متهمان و مجرمان را تأمین کند. بر همین اساس و متأثر از ترقیات حقوق انسانی در قرن نوزدهم، در انقلاب مشروطیت نیز به یک سیاست جزایی غیرمذهبی، جهت داده شده. حاصل این سیاست، تدوین و استقرار اصول محاکمات جزایی و کیفر عمومی است که از جمله، تحت عنوان " قانون آیین دادرسی کیفری " و " قانون مجازات عمومی " در دادگستری ایران به اجرا در آمد. شش سال پس از انقلاب مشروطیت، در سال ۱۳۳۰ هجری قمری، زنده یاد حسن پیرنیا (مشیرالدوله ) در مقام وزارت عدلیه ( دادگستری ) هیأتی را مأمور تهیه قانون مجازات عمومی و قانون اصول محاکمات جزایی کرد و علی رغم مخالفت و کارشکنی آخوندها، این کار با موفقیت به سرانجام رسید. و صرفنظر از کم و کاستی قابل انتظار یا غیر قابل انتظار آن، بالاخره، سنگ بنای یک سیاست جزایی منطبق با تمدن معاصر گذاشته شد، دادرسی کیفری از چنگال حکام نواحی و متشرعان و داروغگان خارج شد و در محدوده اصولی قرار گرفت که با رعایت تشریفات و آیین دادرسی جدید بتواند حافظ حیثیات و شئون انسانی متهمان شده و

حکام شرع در بسیاری از نقاط کشور، برخلاف قوانین جاری و هنوز برقرار کشور که رعایت آنها تا تشکیل "مجلس موسسان" در فرمان نخست وزیری خمینی به بازرگان تضمین شده بود، به جان مردم افتادند. در همان هفته اول یکی در رفسنجان مبادرت به صدور و اجرای حکم قصاص کرد و در همان جا حکم بر بریدن انگشتان دست کسی داد که متهم به سرقت شده بود. در همین خلال و پس از تشکیل دادگاه ها و دادسراهای انقلاب اسلامی، حکام شرع، به استناد فتاوی خمینی و سایر متشرعان و کتاب تحریرالوسیله، و تحت عناوین نامأنوس و ناشناخته در جامعه ی سال ۱۳۵۷، مانند "محاربه با خدا" و "مفسد فی الارض"، بدون رعایت هیچ یک از حقوق، افراد متهم، به کشتار فجیع وابستگان رژیم سلطنتی پرداختند و بدین سان، با ایجاد رعب و وحشت و در غیاب هر گونه اعتراض رسا، زمینه استقرار حکومت فقهاتی را فراهم کردند.

بند دوم از اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی، منبع قانون را نه در عقل، که در "وحی الهی" و نقش بنیادی آن در بیان قوانین میدادند. بند پنجم همین اصل، مقام ولایت فقیه و «امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلامی» را تعریف می کند. بند الف از بندششم همین اصل، آزادی انسان را "توام با مسئولیت او در برابر خدا"، از جمله و موکداً با "اجتهاد مستمر فقها ... بر اساس کتاب و سنت معصومین ... ممکن می بیند و طریق اجرای این "اجتهاد" را در اصل چهارم قانون مذکور باز می نماید: "کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر طلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقها و شورا نگهبان است." بالاخره این مجموعه توأم با اصل ۱۶۷، یعنی تعیین حکم هر دعوی ... با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر ... اساس حکومت فقهاتی و سیاست قضایی و جزایی کنونی را تشکیل می دهد.

### قانون مجازات اسلامی

با ترجمه تحریر الوسیله خمینی از عربی به فارسی و انتشار آن در سال ۱۳۶۰ (تحت نظر محمد بهشتی که ریاست دیوان عالی کشور و شورای عالی قضایی را به عهده داشت)، مقررات قصاص، حدود و دیات، جانشین قانون مجازات عمومی ی ره آورد مشروطیت ایران گردید. (۲) مخالفت با این حرکت قهقرایی، از سوی خمینی به منزله ارتداد و مهدورالدم شدن مخالف اعلام شد.

در پایان سال ۱۳۶۰ خمینی، تمام قوانین مغایر با فقه و منابع

مورد اشاره در اصل دو قانون اساسی را، ملفی الاثر دانست. ربانی املشی، دادستان وقت کل کشور در تأیید حکم خمینی خطاب به قضات اعلام کرد:

"قاضی اگر دید حکمی را که می خواهد عمل بکند، بر خلاف موازین اسلام است، از نظر قانون اسلامی هم مشروع نیست و قاضی نمی تواند عمل کند. باید به مراجع فقهی مراجعه کند و حکم قضیه را از منابع فقهی استنباط کرده و طبق آن حکم عمل کند. نه طبق قانونی که برخلاف اسلام است. (۳)"

احمد جنتی، عضو فقهای شورای نگهبان نیز در پایان سمینار ولایت فقیه در کرمان در همان روز گفت:

"رهبر وظیفه دارد در مرحله اول انسانها را ارشاد کند و مرحله دوم حفظ و حراست و پاسداری از دین از دستبردهای افراد ناآگاه یا مغرض و تصرف در دین و احکام آن است. رهبر باید کوشش کند تا از نفوذ چنین افرادی جلوگیری به عمل آید و اگر مصرانه کوشش نکنند، دین آلت دست قرار می گیرد ... بنابراین ولی فقیه، همان مسئولیت ها و وظایف ولی معصوم را به عهده دارد، هم از نظر شناخت و هم از نظر اجرا و عمل و اداره امور."

### تجاوز به حق دفاع و پایان استقلال کانون وکلا

در همین سال مقرر کانون وکلای دادگستری ایران اشغال شد و تحت سلطه عمال رژیم قرار گرفت. زنده یاد عبدالحمید اردلان رئیس کانون، زنده یاد دکتر محمد تقی دامغانی و آقای جهانگیر امیرحسینی، اعضای هیأت مدیره و خانم بتول کیهانی دبیر کانون را که در محل بودند، بازداشت کردند و چندین سال (حدود هشت سال) به زندان افکندند. هیأت مدیره ی منتخب را منحل کرده و اعضای دیگر را با تعقیب و ایزاء و تهدید به مرگ، به تبعید راندند. احکام "دادگاه انقلاب اسلامی" برای ممنوع الوکاله کردن گروه گروه از وکلای دادگستری، از اسناد گویای قضایی در خودسری لجام گسیخته و بی ضابطه نظام قضایی کنونی است. حکم اخراج نخستین گروه از این حرفه در یکی از روزهای سال ۱۳۶۳ به صورت اطلاعیه ی دادگاه در جراید کشور منتشر و بلافاصله به مرحله ی اجرا گذاشته شد. متن کامل این حکم، چند سطریش نیست که عیناً نقل می شود:

"بسمه تعالی - دادگاه انقلاب اسلامی مرکز به ریاست حضرت آیت الله محمدی گیلانی در تاریخ



مورد اعدام های سیاسی و برخی جرایم دیگر که در ایران صورت گرفته است، حتی یک مورد هم محاکمه با حضور وکیل انجام نشده است.

#### دادرسی بدون دادستان، بازپرس و وکیل

نقش دادستان، بازپرس، وکیل مدافع و قضات حقوقدان و با صلاحیت، زیر نظر قضات شرع تازه وارد، به مسائل خارج از حیطه اختیارات و تصرفات محاکم انقلاب اسلامی ( مرکب از یک آخوند یک بازجو ) محدود شد. حکام شرع - طلاب و آخوندها - اکنون دیگر تمام دادگستری را به جولانگاه عمامه و عبا تبدیل کردند. نه از تاک نشان ماند و نه از تاک نشان!

آقای عباس امیرانتظام که خود از قربانیان این تغییرات و از تحولات است و از همان هنگام در زندان اوین بسر می برده، در این باره می گوید:

" قوه ی قضاییه در کشور ما به همه چیز شباهت دارد بجز قوه قضاییه که در دنیای خارج یا در سالیان قبل از سال ۵۷ لاقبل در کشور ما وجود داشته. به این معنا که بازپرس دادستان هم هست و قاضی هم هست. یعنی آنچه که از نظر سیاست کلی قاضی فکر می کند برای تداوم فضای اختناق در کشور بایستی اجرا بکند و آن خفه کردن صدای مظلومانی است که به دفاع از حقوق خودشان می پردازند، همین شخص هم بازپرس است، هم دادستان که تقاضای اشد مجازات می کند و هم در صندلی قضا نشسته و قضاوت می کند و حکم مرگ و حبس ابد صادر می کند ... در اکثر این دادگاه ها آقایون فقط اسم متهم را می پرسند و بعد از شنیدن نام متهم، حکم اعدامش را صادر می کنند ... "

(۴)

#### قاضی خود هم مدعی ست، هم بازپرس و هم صادر کننده حکم

در سال ۱۳۷۳ با تصویب " قانون دادگاه های عمومی و انقلاب " و تشکیل دادگاه های عمومی به سبک دوران خلافت عباسی، آن چه که از دوره ی نظام قضایی سابق ایران در مسائل جدا از صلاحیت های محاکم شرع و محاکم انقلاب اسلامی مانده بود، به کلی جارو شد. دادستان، بازپرس، و بازمانده ی دادگاه های حقوقی سابق، رسماً از قوه ی قضاییه حذف شدند، به همان گونه که مرحله رسیدگی پژوهشی ( استیناف ) و سپس فرجامی !

۶۲\۳\۲۸ ( ۱۸ ژوئن ) به منظور رسیدگی به درخواست مورخ ۶۲\۲\۲۸ دادرسی انقلاب اسلامی مرکز در مورد لغو پروانه ی وکالت عده ای از متهمین وکلای دادگستری تشکیل شده و به شرح آتی مبادرت به اتخاذ تصمیم نمود:

بسم الله الرحمن الرحيم - با عنایت به ادله و شواهد موجود در باب توجه به اتهامات عدیده ای وکلای دادگستری مندرج در دادخواست تقدیمی دادسرا و لزوم طرد عناصر ناصالح از جامعه ی وکالت دادگستری و نظر به این که عده ای از صاحبان این حرفه، منجمله محکوم علیهم این حکم نه تنها فاقد صفت امانت بوده، بلکه در جهت ضدیت با اسلام و مسلمین در خارج یا داخل مملکت، عمل می نمایند. بسیاری از دسایس و طرح های شرقی یا غربی قبل و بعد از انقلاب در کانون وکلای دادگستری و از ناحیه ی این قبیل اشخاص علیه آرمانهای امت مظلوم و حزب الله به کار برده شده است، لذا اجازه ی ادامه ی استفاده از جواز وکالت دادگستری به ایشان که بر طبق نظام موجود اختصاص به افراد صدیق و خوشنام و امین دارد، برخلاف مصالح مملکت اسلامی و مغایر با روح قوانین حاکم بر این حرفه می باشد. بنابراین تقاضای دادسرا وارد به نظر رسیده پروانه ی وکالت مزبور باطل، و مقرر می گردد سرپرست کانون وکلای دادگستری ( گماشته رژیم از اعضای " حقوقدان " شورای نگهبان )، بلافاصله بطلان پروانه وکالت افراد مذکور را اعلام نموده و نیز اشتغال ایشان در کلیه نهادهای جمهوری اسلامی ممنوع می باشد.

ذخیل این حکم، اسامی ۵۷ نفر از وکلای دادگستری اعلام شده است. متحن آن نشان می دهد که در یک روز " دادرسی " انقلاب اسلامی " ادعانامه " صادر کرده و در همان روز " دادگاه " تشکیل جلسه داده و بدون احضار متهمان یا ابلاغ قبلی به آنان همگی را " غیایا " محاکمه " و بر مبنای اتهامات واحد، محکوم کرده است. به علاوه حکم اخراج بیش از بیست تن دیگر، صریحا به علت اعتقادات مذهبی ( بهائیت ) صادر شده و احکام گروه های متعدد دیگر نیز به همین گونه پیاپی صادر شد تا کانون وکلای دادگستری را با نفی استقلال، کارگذار حکومت ملایان کند. به این ترتیب فاتحه ی ناظم مستقل حق دفاع خوانده شد و در ده ها هزار

از زوایای مختلف در مواد ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵ و در تبصره ی ذیل ماده ی ۱۲ و دو تبصره ی ذیل ماده ی ۱۴، وظایف و اختیارات دادستان و بازپرس، کاری که در عمل قبلا نیز در " دادگاههای انقلاب اسلامی " انجام می گرفت، رسماً به قاضی در " دادگاه های عمومی و انقلاب " تفویض شده است. در چنین شرایطی که قاضی خود هم مدعی است، و هم بازپرس و هم صادر کننده ی حکم، وکلای مدافع نیز نقش دیگری جز ناظر نگران و بی اثر، پیدا نمی کنند. با این قانون که مسئله ی غیر رسمی تجمیع مشاغل ثلاثه را از پشت درهای بسته ی " دادگاه " های انقلاب اسلامی، به محیط نسبتاً باز دادگاه های عمومی رسانده است، کسانی که در برابر نقض فاحش حقوق بشر در خواب خرگوشی به سر می بردند را هم اکنون به اعتراض واداشته است:

" چه کسی از شما شکایت کرده بود؛ همین سؤال را من از رئیس دادگاه، آقای مرتضوی کردم ... ایشان گفتند حالا فکر نکنید من خودم مدعی هستم ! دادگاه شما در همین جلسه تشکیل شد ؟ خیر، همانطور که اطلاع دارید، بر اساس قوانین و شیوه دادرسی ما دیگر بازپرس و دادستانی نداریم. رئیس دادگاه و چند عضو دیگر دادگاه هم کار بازپرسی و دادستان را انجام می دهند و هم کار قضاوت و صدور رای را. آن جلسه هم جلسه بازپرسی و تفهیم اتهام بود ... دوما اینکه در دادگاه های عام ما، نقش قاضی و بازپرس و دادستان را یک نفر ایفا می کند. نقطه ی ضعف اساسی در سیستم قضایی کشور است. در جریان همین دادگاه، رئیس دادگاه به دفعات صحبت های خانم عبادی ( وکیل مدافع ) را قطع کردند، به حدی که خانم عبادی به ناچار از ایشان پرسید که شما مدعی هستید یا قاضی ؟ رئیس دادگاه هم پاسخ دادند: " مدعی " که خانم عبادی گفتند نمی شود که شما هم مدعی باشید و هم قاضی. ما باید دفاع بکنیم و شما باید بعد از شنیدن صحبت های ما قضاوت بکنید. " (۵)

ناگفته نماند که بر طبق تبصره یک، ذیل ماده ی ۱۴ و ماده ی ۱۵ قانون مذکور، شغلی به " قاضی تحقیق " - که نام دیگر بازپرس است - ایجاد شده که به عنوان کارمند " دادگاه " زیر نظر " حاکم دادگاه " انجام وظیفه می کند. و این اسمی است بی مسما.

برای کسی که اجازه ی اظهار نظر قضایی و انشاء رای و صدور قرار ندارد.

در این قانون، رسیدگی پژوهشی یا فرجامی امکان پذیر نیست و کماکان، بر طبق ماده ۱۸، آرای صادره، فقط در سه مورد برای تجدید نظر نقض می شود: ۱- قاضی صادرکننده رأی متوجه اشتباه رأی خود شود، ۲- قاضی دیگری پی به اشتباه رای صادره ببرد؛ به نحوی که اگر به قاضی صادر کننده رأی تذکر دهد، متنبه گردد، ۳- ثابت شود، قاضی صادر کننده رأی، صلاحیت رسیدگی و انشاء رأی نداشته است.

قبلا قرار بر این بود که دادگاه واحدی به نام دادگاه " عام " تشکیل شود و وظایف " دادگاه " های انقلاب را نیز بر عهده گیرد. چنین نشد، زیرا سرجنابان حکومت بعداً متوجه شدند که با حذف عنوان و تخصص و حل شدن آن در " دادگاه های عام " رژیم از نهادی که علت پیدایش سرکوبگری و ایجاد رعب و وحشت بوده، محروم می شود. به همین دلیل ماده ی ۵ قانون مورد بحث، رسیدگی به " جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی و محاربه یا افساد فی الارض "؛ " توهین به مقام بنیانگذار جمهوری اسلامی و مقام رهبری "؛ " توطئه علیه جمهوری اسلامی ... "؛ " جاسوسی به نفع اجانب "؛ " جرایم مربوط به قاچاق مواد مخدر "؛ ضبط و تصرف اموال مردم تحت عنوان " ثروتهای ناشی از ربا، قمار، سوءاستفاده و ... " را به شرحی که در اصل ۴۹ قانون اساسی رژیم تجویز شده، در صلاحیت " دادگاه " های انقلاب دانسته که عمدتاً برای سرکوبی دگراندیشان و مخالفان - زندانیان سیاسی - مورد سوء استفاده قرار می گیرد.

#### " دادگاه ویژه روحانیت "

"دادگاه" اختصاصی سرکوبگر دیگری که کمتر در باره اش صحبت می شود "دادگاه ویژه روحانیت" است که به دستور خمینی و بدون مجوز قانونی، در روز ۲۵ خرداد ۱۳۶۶، به ریاست علی رازینی و دادستانی علی فلاحیان تشکیل شد. پس از مرگ خمینی، "قانون" تشکیل این دادگاه بدون طی تشریفات قانونگذاری در مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۱۵ مرداد ۱۳۶۹، در ۴۷ ماده و ۱۲ تبصره به تصویب خامنه ای رسید و پس از ابلاغ به دادستان وقت دادگاه، محمد ریشه‌ری، به عنوان قانونی لازم‌الاتباع در شماره ی ۱۳۲۸۰ روزنامه ی رسمی به تاریخ ۱۵\۷\۱۳۶۹، آگهی شد. به موجب ماده ی اول " قانون "، دادگاه ویژه ی روحانیت تحت نظارت عالی مقام معظم رهبری، انجام وظیفه می کند؛ احکام اعدام بیشمار در این دادگاه صادر و به اجرا در آمده؛ صلاحیت و حدود اختیارات " دادگاه " نامحدود است؛ علاوه بر رسیدگی به مسائل و جرایم روحانیون، صلاحیت آن به استناد بند (د) از ماده ی ۱۳ قانون



خواهد ماند) (ماده ۱۹۴).

"محاربه" در مواد ۱۸۳ تا ۱۸۸ تعریف شده، از جمله و جالب توجه، ماده ۱۱۸۶ و تبصره ذیل آن است که می گوید:

«ماده ۱۸۶- هر گروه یا جمعیت متشکل که در برابر حکومت اسلامی قیام مسلحانه کند مادام که مرکزیت آن باقی است، تمام اعضا و هواداران آن، که موضع آن گروه یا جمعیت یا سازمان را می دانند و به نحوی در پیشبرد اهداف آن فعالیت و تلاش موثر دارند، محاربتند اگر چه در شاخه ی نظامی شرکت نداشته باشند.

تبصره - جبهه متحدی که از گروه ها و اشخاص مختلف تشکیل شود، در حکم یک واحد است.»

مقوله "مفسد فی الارض" جز در موارد ۱۸۷ و ۱۸۸ به عنوان مترادف "محارب"، از تعریف مشخصی، برخوردار نیست و در حالی که در عمل قضات شرع، به زعم خود و به انواع عناوین ناگفته در قانون، متهمان را "مفسد فی الارض" دانسته و محکوم کرده اند؛ امری که ناقض پایه ای ترین اصل رسیدگی کیفری است. یعنی این اصل که هیچ عملی جرم نیست مگر آن که قبلا در قانون تعریف شده باشد. اما، همان طور که تأکید شد، رسم و رویه چنین است که "دادگاه" های انقلاب اسلامی، هر عملی را با عنایت به فتاوی فقها، خارج از قانون، به این جرم منتسب کنند؛ بدون آن که متهم سیه روز که با چشم بند محاکمه می شود، بداند که عمل خلاف قانون او چه بوده است:

«... گوشه ی چشم بند را بالا زدم، دادگاه اتاق نسبتا کوچکی بود. تنها یک آخوند(حاکم شرع) پشت میزتحریری نشسته بود... میخواستم چشم بندم را کامل بردارم، حاکم شرع با فریاد گفت که باید با چشم بند در دادگاه حاضر باشم... اولین سوال این بود: آیا میخواهی در دادگاه با صداقت برخورد کنی یا نه؟ بعد سوالات دیگری کرد. برای محاکمه کیفرخواستی تهیه نشده بود، سوال و جوابها شکل بازجویی داشت. او میگفت که در نتیجه دروغ گفتن من، همسرم فرار کرده و این خود جرمی سنگین است... یک هفته بعد، از دفتر مرکزی مرا صدا زدند. پاسداری ورقه ای به من داد. او گفت پایین ورقه بنویس رویت شد و امضاء کن! ورقه را خواندم. به ده سال حبس محکوم شده بودم. پاسدار مربوطه توضیح داد که حکم قطعی نیست و علی الحساب است. ممکن است باز محاکمه شوم. برایم تفاوتی نداشت. میدانستم که هیچ حساب و کتابی در کار نیست و در این جهنم حکم قطعی و علی الحساب فرقی ندارد. زیر آن نوشتم من به این حکم اعتراض دارم و امضاء نکردم.» ۶

چه بسا همان طور که می بینیم، پس از صدور حکم هم قربانیان این "عدالت" بدون آنکه به دلیل محکومیت خود - نوع جرم و

مصوب ولایت فقیه، به " کلیه اموری که از سوی مقام معظم رهبری " ارجاع می شود، تعمیم پیدا می کند و از این طریق پای هر کس را، به هر دلیل و بهانه ای، می توانند به این دادگاه مخوف قرون وسطایی بکشانند.

" دادگاه های انقلاب اسلامی" بنا بر آیین نامه اولیه خود که در سال ۱۳۵۸، زمان وزارت دادگستری زنده یاد دکتر اسدالله مبشری و به کوشش نافرجام ایشان به منظور کنترل و مهار این پدیده ی ناهنجار به تصویب رسید، مکلف به انجام محاکمه با حضور وکیل و رعایت حق دفاع متهم بوده اند. به علاوه به موجب رأی شماره ۱۵ مورخ ۱۳۶۳\۶\۲۸ وحدت رویه ی قضایی هیأت عمومی دیوان کشور، مداخله ی وکیل تسخیری « در صورتی که مجازات اصلی جرم، اعدام یا حبس دائم باشد، بر طبق قانون الزامی است. به عبارت دیگر، باید نتیجه گرفت که هرگونه مجازاتی که، بدون رعایت حق دفاع و حضور وکیل اعم از تعیینی یا تسخیری در دادگاههای کیفری، از جمله، "دادگاه انقلاب اسلامی"، تعیین شود، بر طبق مقررات و قوانین جاری در جمهوری اسلامی، فاقد اعتبار قانونی است و در صورتی که حکم اعدام باشد اجرا شود، اجرای آن به منزله ی قتل عمد است و حاکم شرع صادرکننده ی حکم، قاتل محسوب می شود. در طول عمر رژیم جمهوری اسلامی، دلایل و شواهد آشکار، به ویژه شهادت زندانیان سیاسی رهایی یافته و خاطرات آنان، نشان داده است که حکام دادگاههای انقلاب اسلامی حاضر به رعایت هیچ یک از اصول دادرسی عادلانه نبوده اند؛ با صدور و اجرای دهها هزار حکم اعدام، قاتل محسوب می شوند، مرتکب قتل و جنایت علیه بشریت شده اند، و به موجب پیمان بین المللی رفع شکنجه و مجازات ها یا رفتارهای غیرانسانی، ظالمانه و تحقیر آمیز، در تمام کشورهای متعهد این پیمان، قابل تعقیب اند.

#### تقصی اصل قانونی بودن جرم

مجازات دو مقوله " مفسد فی الارض" و "محاربه با خدا" که در قانون مجازات اسلامی (باب هفتم از کتاب دوم، مقررات حدود) جرم شناخته شده، از مصادیق مجازاتهای تحقیرآمیز، غیرانسانی و ظالمانه است. طبق ماده ۱۹۰ «حد محاربه و افساد فی الارض یکی از چهار چیز است: ۱-قتل ۲-آویختن به دار (مصلوب کردن به طوری که نحوه ی بستن موجب مرگ نشود و اگر بعد از سه روز زنده بماند او را نکشند) (ماده ۱۹۵) ۳-اول قطع دست راست و سپس پای چپ ۴-نفی بلد (صحت مراقبت باشد و با دیگران معاشرت و مراوده نکند. (ماده ۱۹۳) مدت این نوع زندان یا تبعید به هر حال کمتر از یکسال نیست، اگر چه بعد از دستگیری توبه نماید و در صورتی که توبه نکند، هم چنان در تبعید باقی

تعریف آن - پی ببرند، اعدام یا زندانی یا مصلوب شده و آویخته بر چنگک قصابی دژخیمان، جان خود را از دست بدهند!

از مصادیق دیگر نقض اصل قانونی بودن مجازات به شرح فوق، اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی است. گفتیم که به موجب اصل ۱۶۷، قاضی می تواند «با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید.» بر حسب قاعده چنین اجازه ای که رسیدگی در امور کیفری را مورد استثنا قرار نداده، نمی تواند تنها شامل دعاوی مدنی (حقوقی) شود:

«قضات مکلف هستند هر موضوعی را در قوانین مصوب، جستجو و پیدا کنند. اگر قاضی حکم قضیه را در قانون پیدا نکرد، قانون نداشت، قاضی را مکلف کرده که برود و از فتاوی علما حکم قضیه را استنباط کند. بنابراین، ما نسبت به قوانینی از قبیل حدود و قصاص و دیات که از بدیهیات و خیلی روشن است قابل بحث هم نیست، اگر احیانا قانون نداشته باشیم، قاضی می تواند حکم قضیه را از کتاب فقهی استنباط بکند...»<sup>۷</sup>

با توجه به این که تمام قوانین، اعم از شکلی و تشریفاتی (آیین دادرسی) و محتوایی (موجد حق و تعیین کننده جرم و مجازات) از پیش باید برای اطلاع عموم در روزنامه رسمی منتشر شود، مفاد اصل ۱۶۷ راهگشای صدور احکام جزایی به استناد تحریر الوسیله و انواع نوشته های دیگر و فتاوی ارتجاعی خشک مغزان عالم فقاهت می شود که تحقیق به موقع در باره آن می تواند بخش دیگری از فجایع رژیم مذهبی را روشن کند.

در قرن بیستم، تنها مورد اساسی تجاوز و بی اعتنائی به اصل قانونی بودن مجازات، تا جایی که نگارنده اطلاع دارد، در آلمان هیتلری دیده شده است. پدرم که در ضمن استاد و راهنمای من در حقوق بود، می فرمود که قبل از جنگ جهانی دوم، در کنفرانس حقوق کیفری و سیاست جزایی برلین، حقوقدانان نازی ضمن توصیف سیاست جزایی آلمان، می گفتند که اصل «هیچ عملی جرم نیست مگر آنکه قاضی در دادگاه تعیین کند» را در آلمان تغییر داده اند. در نتیجه در آلمان تحت سلطه نازی ها، می گفتند که «هیچ عملی جرم نیست مگر آنکه قانون قبلا آن را تعریف کرده باشد»، می کردند. همین منطق نازی ها، در ماده ۲ قانون مجازات اسلامی با تردستی و طراری به کار گرفته شده است. گفته اند که: «هر فعل یا ترک فعل که در قانون برای آن مجازات تعیین شده باشد، جرم محسوب می شود.» معنای اضافی اش این است که جرایم دیگری هم علاوه بر آن چه در قانون تعیین شده، می تواند وجود داشته باشد. به علاوه مواد ۱۸۳ الی ۱۸۸ همین قانون که راجع به جرایم «مچاپریه» و «افساد» است، تعریفی محدود و مشخص از جرم نمی دهند. در عمل و در اکثر موارد، استنباط و تفسیر

«قاضی» و «بازجو» از چند و چون زندگی قربانیان است که جرم را تعیین می کند و نه تعاریف مشخص قانونی. در این زمینه یک نمونه از شهادت های اخیر که مشاهده یا استماع شده، شهادت م. رها در حقیقت ساده است. او که خود قربانی این گونه احکام و دادرسی های بی دادستان و بازپرس و وکیل مدافع بوده، می نویسد:

«باشنیدن هر کیفرخواست، حالم دگرگون می شد. در همه چیز به شدت اغراق شده بود. در مورد پاره ای هم اصلا از من سوال نشده بود. نیمی از کیفرخواست ها هم مربوط به گزارش زندگی در زندان بود. زندگی کنونی، اعتصاب غذا، رابطه زندان با بیرون... اصلا تصورش را نمی کردم. در پایان کیفرخواست ها، بخش هایی از نظر بازجو خوانده شد که همچون دادستان، تقاضای اشد مجازات را کرده بود. درمانده و تنها بودم. بغض گلویم را می فشرد. حاکم شرع پرسید: خودت چه می گویی؟ نمی دانستم چه بگویم و چگونه از خودم دفاع کنم. احساس می کردم، چقدر مظلوم و تنها هستم... حاکم شرع پرونده را ورق زد. سوال هایی کرد که اصلا ربطی به کیفرخواست ها نداشت. در مورد زندگی شخصی ام خیلی کنجکاری می کرد... حرفهای جنبه توهین آمیز به خود گرفته بود... متوجه شدم به پاسخ ها و دفاع من توجهی ندارد و فهمیدم که تأثیری هم در حکم او ندارد... دادگاه تمام شد. حال باید منتظر نتیجه آن می ماندم؛ شاید هم ماهها...»<sup>(۸)</sup>

#### مسئولیت جزایی اطفال

ازسواردی که در قانون مدنی در سال ۱۳۶۱ حذف شد و مبهم ماند، سن «رشد» است. یعنی اینکه انسان در چند سالگی رشید می شود و قادر است در مال خود تصرف کن و به عنوان فردی «رشید» مسئولیت جزایی داشته باشد. دکتر ناصر کاتوزیان، استاد حقوق مدنی در دانشکده حقوق تهران در این باره می گوید:

«با توجه به اینکه غالب مردم در هیجده سالگی به پختگی و رشد می رسند و توانایی اداره امور خود را دارند، باید گفت که سن ۱۸ سالگی، سن رشد است. حتا شیخ طوسی در هزار سال قبل، در مورد این قضیه یعنی تعیین سن رشد، اظهار نگرانی کرده بود و من تعجب می کنم که چرا ما آن نگرانی را با توجه به وضعیت فعلی جامعه نداشتیم. در هر صورت این ماده قانونی حذف شد... نتیجه این شده که الان آن چه در کتابها راجع به سن رشد هست اعمال می شود؛ یعنی اگر حالا یک نفریخواهد حساب بانکی افتتاح کند، شرط داشتن ۱۸ سال ضروری است و یا اگر کسی بخواهد معامله ای در دفتر انجام دهد، شرط سن ۱۸ سالگی را ملاک قرار می دهند...»<sup>(۹)</sup>

آن چه در مصاحبه آقای کاتوزیان مسکوت مانده، چه بسا که





«اگر کسی محکوم به زندان شود حکم محکومیت مدت زندانی او از روز محاکمه است نه از روز دستگیری. من یک سال و نیم پیش از محاکمه در زندان بودم، اما این مدت زندانیم را به حساب نیاوردند.»

در رژیم سابق به منظور پیشگیری از فعالیتهای آتی زندانیان سیاسی، برخی از زندانیان را پس از خاتمه مدت زندان، آزاد نمی کردند. زندانیان سیاسی، خود نام این اسارت را "ملی کشی" گذارده بودند. اما در رژیم فعلی، این تجاوز هم از لباس "قانون" بی نصیب نمانده است، به علاوه به شکلی بی پروا تر، توأم با ضدیت و انتقامجویی، صورت تداوم پیدا می کند:

«زندانی را اضافه بر مدت نگه می دارند. شاید روزی مدرکی علیه او پیدا کنند. مدتها می ماند تا کسی به فکر محاکمه بیفتد و محاکمه اش کند. اما ممکن است کار یا یک محاکمه تمام نشود. حتی زمانی که زندانی دارد دوره ی زندانی اش را می گذراند، گهگاه او را به دادگاه می برند تا بار دیگر محاکمه کنند. در واقع حکم قطعی برای دستگاه قضایی ولایت فقیه نیز قطعی به حساب نمی آید. بسیاری از همبندهای من بدین شیوه مدتها در زندان ماندند و دوباره محاکمه شان کردند و باز محکوم شدند. بعضی هم

بیدرنگ پس از محاکمه مجدد به جوخه اعدام سپرده شدند.» (۱۰)  
به عنوان یک یادآوری تاریخی، بی مناسبت نمی دانم که این مطلب را با نقل بخشی از پیام ۸ تیر ۱۳۶۳ کمیته مستقل وکلای ایرانی در تبعید به "کانون وکلای پاریس"، تحت عنوان "ایلغار حقوق انسانی در جمهوری اسلامی ایران" پایان دهم:

«نظام قضایی هر کشور آزاد، برای پیشگیری از خود کامگی نظام سیاسی، نگاهیان حکومت قانون است. وکلا عهده دار دفاع از این حقوق و قضات عهده دار اجرای این حقوق اند. هر دو رده باید در کار خود از استقلالی منضبط برخوردار باشند تا مصون از ایذاء و تعقیب، این رسالت خود را ایفا کنند.

دفاع از حقوق انسانی و حق دفاع، حقی منفرد و بسیط در میان مجموعه حقوق ماهوی بشر نیست و بلکه حقی است فراگیر که رعایت همه حقوق مختلف فرد را در جامعه تضمین می کند. این حق اگر در نظام قضایی کشوری پایمال شود، آن چه از حقوق دیگر بشرکه روی کاغذ باشد در لایه های سطور سیاه به تباهی می رود. این مفاهیم که در نظام ستمشاهی زیر چکمه های خونالود دیکتاتوری سرکوب می شد، و مردم ایران در برابر این ستم به انقلاب برخاستند تا حقوق انسانی خود را فرا چنگ آورند، اکنون نیز، منتهی به گونه ای دیگر، در چنگال خونبار جمهوری اسلامی خمینی و حکومت ملایان به یغمای مرگ و آتش و وحشت رفته است. رژیم حاکم بر ایران، اکنون کشتارگاه اندیشه و آزادی و زندگی

دریافت آن به عقل و شعور خواننده واگذار شده، شرط سن در مورد مسئولیت جزایی است که در ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی آمده: «اطفال در صورت ارتکاب جرم میری از مسئولیت کیفری هستند...» و در تبصره ۲ ذیل آن تأکید می شود که «منظور از طفل کسی است که به بلوغ شرعی نرسیده باشد.» بر طبق تبصره ۱ ماده. ۱۲۱ قانون مدنی که در سال ۱۳۶۱ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید، سن بلوغ شرعی را درپسرس ۱۵ سال تمام قمری و در دختر ۹ سال تمام قمری» تعیین کرده اند که خود حکایت از فاجعه ای دیگر می کند. در جامعه ای که شرط لازم برای بازکردن حساب بانکی، رشد قانونی متقاضی و داشتن ۱۸ سال شمسی است، دختر بچه ای که سنش به ۹ سال قمری برسد، بنا بر ماده ۴۹ فوق دارای مسئولیت جزایی است؛ و در این هرج و مرج سرکوب امور جزایی است که دختر بچه ای در برابر طلاب و بازجویان زندان قرار می گیرد و مانند بزرگسالان باید جوابگوی اعمالی شود که به زعم مغزهای علیل، جرم محسوب می شوند و در نتیجه مستوجب شکنجه و زندان و احیانا اعدام.

### "ملی کشی" قانونی

در ماده ی ۱۸ قانون مجازات اسلامی تصریح شده است: «مدت کلیه ی حبس ها از روزی شروع می شود که محکوم علیه به موجب حکم قطعی قابل اجرا مجبوس شده باشد.»

این هم نمونه ای دیگر از هتک شئون و حیثیات انسانی و تجاوزی به اصول اساسی حقوق بشر و دادرسی عادلانه است که در برابر تجاوزات سهمگین روزمره به حق زندگی و جنایات مخوفی که علیه انسانیت انجام شده، تحت الشعاع قرار می گیرد و کمتر کسی، حتی در میان قربانیان این تجاوز، در این باره زبان به شکایت می گشاید. آقای دکتر رضا غفاری در "خاطرات یک زندانی از زندان های جمهوری اسلامی" این مهم را مطرح کرده است:

«... حاکم شرع به هر حال، از همان آغاز بنا را بر این می گذارد که زندانی "دشمن خدا، خلق، اسلام و امام امت است و مزدور و دست نشانده ی امپریالیسم یا اسرائیل و صدام حسین"، یا محارب و طاعی و یاغی و باغی و اتهاماتی از این دست که حکمش قبلا در کتاب آسمانی آمده است. با گفتن این قبیل جمله ها ادعاینامه خوانده می شود... بعد هم جمع بندی فوری و تمام شد. طی هفده سال صدها هزار زندانی سیاسی و عادی را چنین پیش زمینه های تثبیت شده به دادگاه ها بردند، متهم کردند و محکوم نمودند به سلول باز گرداندند یا محکوم به اعدام شدند. همه ی این جریان به اندازه دم کردن یک قوری چای طول نمی کشد. دهها هزار نفر در همین چند دقیقه ها اعدام شدند. عده ای نیز تا ۷۰۰ ضربه شلاق خوردند و بعد اعدام شدند.» و اضافه می کند:

۶- ف. آزاد، بادهای زندان، پاریس، تابستان ۱۳۷۶، ص ۱۰۶-۱۰۷

۷- اسماعیل شوشتری، وزیر دادگستری رژیم، مذاکرات مجلس شورای اسلامی، ۱۳ اسفند ۱۳۷۵ اصل ۳۵-۳۶

۸- حقیقت ساده، دفتر دوم، چاپ اول، هانوفر، تابستان ۷۳، ص ۹۹-۱۰۰

۹- تحول نظام حقوقی پس از انقلاب، نشریه ایران فردا، بهمن و اسفند ۱۳۷۳، ص ۶

۱۰- «خاطرات یک زندانی از زندانی های جمهوری اسلامی» دکتر رضا غفاری، انتشارات آرش، استکهلم، ۱۹۹۸، ص ۲۹۱-۲۹۲



## این یک پرونده ملی است

مینا شفیع

شماری از بازماندگان اعدامهای گسترده سال ۱۳۶۷، گورستانهای دستجمعی که عزیزانشان در آنجا دفن شده بودند را میعادگاه خود کردند تا در دلتنگی آنها بر مزار بی نام و نشان شان گرد آیند و سوگواری کنند. این در حالی است که بسیاری از آنها از محل دفن عزیزان خود بی خبرند اما درد مشترک مادران، پدران و کسان دیگر در گورستان مشترک پیوند خورده و گوری را به گورعزیزان آنها تبدیل کرده است.

در تهران این گورستان دستجمعی خاوران نام دارد که خانواده های زندانیان سیاسی قتل عام شده را هر از گاهی گرد هم می آورد تا یاد و یادگارشان را پاس دارند. این نوشتار گزارشی را در مقابل شما میگذراید که از ذهن و زبان بازماندگان کشتار بزرگ ۶۷ بازگو میشود و همچنین سندی است گویا بر جنایات رژیم جور و جهل جمهوری اسلامی که می بایست سران آنها در محکمه فردا محاکمه شوند.

محمدرضا معینی فر زندانی سیاسی پیشین اوین که چهار تن از بستگان خود را در جریان این اعدامها از دست داده میگوید: «در ۱۰ شهریور ۱۳۶۸ یعنی اولین سالگرد، اعلام کردند که دهه اول شهریور یعنی از ۵ تا ۱۵ را به عنوان دهه سالگرد کشتار زندانیان سیاسی نامگذاری کنند. چون جمعه وسط این دهه افتاده بود و تعداد بسیاری از خانواده های قربانیان در آنجا(خاوران) جمع شده بودند اما با واکنش وسیع نیروهای دولتی مواجه شدند، این واکنش آنقدر شدید بود که تعداد بسیاری از خانواده ها دستگیر شدند، بسیاری از مادران و پدران پیر را با ضرب و شتم در خیابان می کشاندند تا

واقعیتی روشن که انبوه اسناد، هر روزه، به آوای بلند بازش می گوید: "ما نیم کش ها را تمام کش می کنیم" و "دختر نه ساله و پیر نود ساله برای ما یکسانند و هر کدام که با جمهوری اسلامی ایران مخالفت کند، اعدام می شود". سخنان رسمی حاکم اعظم شرع، رئیس دادگاه انقلاب اسلامی مرکز، آیت الله محمدی گیلانی است که هنوز دو سالی از استقرار سلطه ولایت فقیه نگذشته در روزنامه های حکومت بازگو کردند و در رادیو و تلویزیون حکومت باز خواندند...

در عمل هیچ وکیلی به "دادگاه های" خمینی راه نیافت و محاکمات شتابزده و بی ضابطه، با احکام مرگ و شلاق و زندان انجام می پذیرد.

رژیم جمهوری اسلامی در ایران، با پذیرفتن رسمی "ولایت فقیه" در قانون اساسی، کلیه حقوق دموکراتیک مردم و حاکمیت آنان را نفی کرده است.

در سمنار ولایت فقیه که سه سال پیش برگزار شد، یکی از ملایانی که اکنون بر مسند قضا نشسته است موسوی تبریزی، صریحا گفته است که: "اختیارات ولی امر در محدوده قانون اساسی نیست." به عبارت دیگر که روزمره در دستگاه های تبلیغاتی کشور تکرار می شود، "آخوند حاکم، حاکم بر قانون است."

در اجرای این سیاست، حکومت قشریون، مردم را به مکتبی و غیرمکتبی تقسیم کرده و با اعدام و شکنجه و نقض کلی حقوق بشر، که در گزارش های متعدد سازمان های مختلف جهانی مکرر بازگو شده است، به همه احزاب و گروه های سیاسی و انجمنها و کانونها و سایر نهادهای دموکراتیک یورش برده و یک یک را منحل و مخالف اسلام اعلام کرده است. دادگستری کشور را، با "تصفیه" های وسیع و پیاپی از قضات با صلاحیت تهی کرده و از ملایان و طلبه ها انباشته است. کانون وکلای دادگستری را، صرفا به دلایل سیاسی-مذهبی، "مکتبی" کرده و صدها تن از وکلا را بی هیچ ضابطه حرفه ای یا قانونی، گروه گروه از حرفه بیرون رانده است. چندین تن از قضات و وکلا را، صرفا به جرم داشتن عقاید سیاسی یا مذهب مخالف، به مرگ سپرده؛ بسیاری را در زندان ها به بندکشیده و بسیاری دیگر را از مملکت تاراند است...

۱- ربانی املشی، دادستان کل کشور، روزنامه «اطلاعات»، ۱۸ اسفند ۱۳۶۰

۲- پانویس رک، مذاکرات مجلس شورای اسلامی دوره پنجم، اجلاس اول، ۱۲ اسفند ۱۳۷۵ در باره تمدید اعتبار «قانون مجازات اسلامی به مدت ۱۰ سال».

۳- اطلاعات، ۱۸ اسفند ۱۳۸۰

۴- مصاحبه با رادیو فرانسه، نقل از: «آزادی»، شماره ۱۳ بهار ۱۳۷۷، ص ۱۳۱

۵- از مصاحبه با آقای دکتر حبیب الله پیمان، «پیام امروز»، شماره ۲۲ تهران، ویژه



بتوانند مانع از برگزاری این سالگرد شوند.»

در این سال هدف بخش دیگری از بازماندگان اعدامیان سال ۱۳۶۷ ملاقات با گالیندویل فرستاده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل بود. آنها میخواستند شکایات خود را در مورد پرونده بستگانشان با وی در میان بگذارند. این ملاقات با وجود دو سفر جداگانه گالیندویل به ایران هیچگاه صورت نگرفت. در این مورد محمدرضا معینی فر از موانع این ملاقاتها میگوید: «جمهوری اسلامی بالاخره موافقت کرد که گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد آقای گالیندویل به ایران بیایند، ایشان متأسفانه نتوانستند به اوین بروند. من ایشان را بعد از آنکه به ایران آمدند، دیده بودم و یک نقشه مفصل خاوران و اوین را به ایشان دادم اما متأسفانه ایشان نتوانستند که آنها را ببینند زیرا رژیم موانع بسیاری برای خانواده ها ایجاد کرده بود که ایشان را ملاقات نکنند. مثلاً سعید امامی یک سازمانی برای انداخته بود بنام سازمان دفاع از قربانیان خشونت تا در مقابل تجمع خانواده ها ایستادگی کنند تا جائیکه افراد این گروه به خانواده های قربانیان کشتار سال ۶۷ حمله میکردند و آنها را زیر ضرب و شتم قرار میدادند. بهر حال رژیم نگذاشت که خانواده های قربانیان قتل عام ۶۷ با گالیندویل ملاقات کنند...»

در آن سال قرار بود که گالیندویل در برنامه سفرش از گورستان خاوران بازدید کند، با ممانعت نیروهای انتظامی رژیم تلاش خانواده های قربانیان این کشتار بزرگ را که میخواستند گورهای دستجمعی و بی نام و نشان شماری از اعدامیان را به وی نشان دهند، بی نتیجه ماند. اما گالیندویل از عمق فاجعه باخبر بود. او نه تنها از گورهای دستجمعی تهران بلکه از دیگر گورهای دستجمعی سراسر کشور خبر داشت. این گورهای دستجمعی که بازماندگان قربانیان زندانیان سیاسی تنها را کانال مینامند، همان گورهایی است که برای نخستین بار در یک روز تابستان در سال ۶۷ بیش از صد تن از بستگان اعدامیان که بطور اتفاقی گرد آمده بودند تا بر سر مزار بی نام و نشان عزیزانشان روند، آنها را با ناباوری کشف کرده بودند. در این مورد مینا لبادی همسر یکی از اعدامیان میگوید: «یادمان است که در سال اول که یکسری از دوستان ما به آنجا (خاوران) رفته بودند، دستهایی از خاک بیرون بود زیرا همانروز صبح زود رژیم آنها را که در حدود ۴۰ نفر بودند، اعدام کرده بود. آنها این اجساد را با عجله روی هم ریخته بودند زیرا آتروز روزی بود که از قبل اعلام شده بود که خانواده ها به آنجا میروند. بنابراین ماموران با بولدوزر زمینها را حفر کرده بودند تا اجساد را درون آن بریزند. چون عجله داشتند وقت نکردند که خوب روی آنها را با خاک بپوشانند، در نتیجه بعضی از اعدامیان دستهایشان بیرون بود و لباسهایشان را میشد از لای خاک دید. همانروز به همت عده ای عکسهایی هم

گرفته شد. مثلاً کسی از این خانواده ها خاکهای گوری را کنار میزند و با اجساد اعدامیان که هنوز گرم بودند، برخورد میکند و میبیند که سر یکی روی پای دیگری است و ... زن و مرد دستجمعی دفن شده بودند. دفعه بعد که ما آمدیم روی همه این زمینها را با سیمان پوشانده بودند.»

پروانه میلانی خواهر یکی از زندانیان اعدامی از آنچه در خاوران دیده است میگوید: «در سال ۶۰ که زندانیان اعدامی را به اینجا می آوردند، نیز قبرها را گود حفر نمیکردند تا جائیکه بوی تعفن به مشام ما میرسید. آنوقت توانستیم روی این قبرها را سیمان کنیم و ما هراز گاهی جمعه ها به خاوران میرفتیم اما وقتی که کشتار زندانیان ۶۷ انجام گرفت و ما طبق معمول به آنجا رفتیم، دیدیم که بولدوزر انداخته اند و آن سیمان کاری را که ما انجام داده بودیم، خرد کرده بودند، بطوریکه سیمانها در محوطه پراکنده بودند و زمین هم کاملاً مسطح شده بود. حالا اینکه آیا این بولدوزرها آمده اند و با چنگک هایشان زمین را عمیقتر کرده اند و جنازه ها را و استخوانها را دوباره و عمیقتر دفن کرده اند یا نه، ما نمیدانیم زیرا هیچکدام از قبرها را ما نشکافتیم تا ببینیم که اینها واقعا این کار را انجام داده اند یا نه.»

از جمله دیگر اقدامات خانواده های قربانیان زندانیان سیاسی سال ۶۷ گردآمدن آنها در برابر وزارت دادگستری در ۵ دیماه ۶۷ بود زیرا میخواستند بدانند که چرا وابستگان آنها که تعدادی دوره محکومیت خود را گذرانده بودند و بسیاری در حال گذراندن بودند، اعدام شده اند. این گردهمایی با واکنش شدید نیروهای اطلاعاتی و انتظامی مواجه شد و موجب گردید که تجمع آنها بدون نتیجه پایان پذیرد. به گفته یکی از بستگان اعدامی آن سال، چندین بار خانواده های اعدامی هر اقدامی برای تجمع و گردهمایی در خاوران میکردند، باخوشنتهای گروههای فشار روبرو میشدند اما با گسترش جنبش مردمی، رفته رفته اینگونه اعمال و رفتارهای خشونت آمیز، کمتر شد. تا جائیکه شماری از خانواده ها توانستند نامه ای خطاب به محمد خاتمی رئیس جمهوری اسلامی بنویسند. این نامه را که پروانه میلانی خودش شخصا تحویل دفتر ریاست جمهوری داده بود، چنین میگوید: «نامه ای که ما به آقای خاتمی نوشتیم حدوداً قبل از حمله به کوی دانشگاه یعنی ۱۸ تیر ۷۸ بود. بعدها به ما گفتند که ایشان یعنی خاتمی ذیل نامه نوشته است که آن موضوع در شورای امنیت ملی مطرح شود اما ما نه بطور مستقیم و نه غیر مستقیم هیچ خبری از چگونگی آن نداریم. به ما جواب خاصی ندادند و هیچ اقدامی هم نکردند. ما آنچه که در نامه نوشته بودیم، این بود که از خاتمی خواهش کردیم که این گورستانهایی که شما برای ما بوجود آورده اید و طبعاً باید مسئول اداره و متولی آنها

در هر شهر و استانی باشید، یکسری تسهیلات و امکانات در اختیار ما (خانواده ها) بگذارند. زیرا ما در حقیقت از امکانات بهائیان استفاده می‌کردیم، چون این گورستان در اصل به آنها داده شده بود اما بعدها در ضلع جنوبی این گورستان چپی ها را که اعدام می‌کردند در آنجا دفن کردند. ما از خاتمی خواستیم که حداقل به ما اجازه برگزاری مراسم و یا گذاشتن سنگ روی قبرها داده شود اما تا به امروز هیچ خبری نشده است.»

علیرغم اینکه هنوز پاسخی به نامه بستگان اعدامیان سال ۶۷ از طرف رئیس جمهوری داده نشده است، اما شماری از خانواده ها می‌گویند که از فشارهایی که بر آنان وارد میشده کاسته شده است. اما زمانیکه خانواده ها می‌خواهند کوچکترین نشانی روی قبرهای فرضی فرزندان خود بگذارند، با مقاومتهای عناصری که همان گروههای فشار هستند روبرو میشوند. پروانه میلانی می‌گوید: «سال گذشته چند نهال کوچک کاج که جلب نظر نیز نمی‌کرد را آنجا درخاوران بطور پراکنده کاشتیم تا ببینیم آیا هنوز از طرف رژیم می آیند و آنها را می‌کنند یا نه، متأسفانه این کار را کردند و به جای کاجهای کوچک چماق‌هایی را در آنجا قرار داده بودند.»

یک نگرانی دیگر در خانواده های اعدامیان سال ۶۷ وجود داشت و آن این بود که بخشی از گورستان خاوران که متعلق به بهائیان است در حال گسترش می‌باشد و آنها نگران آن بودند که ممکن است که این گسترش قبرها باعث شود که قبرهای بی نام و نشان اعدامیان از بین برود. یکی از وابستگان اعدامیان ۶۷ در این مورد می‌گوید: «ما این نگرانی را با بهائیان در میان گذاشتیم و نتیجه آن شد که یک خط سفید روی دیوار بدین معنا کشیدند که از ردیف ۳۳ به بعد تماما متعلق به اعدامیان ما است، البته اینها گفتند که احيانا اگر قبری را حفر کردند و به جنازه ای برخورد نمودند، از آن صرف‌نظر می‌کنند.»

آندسته از همسران و بازماندگان زندانیان سیاسی سال ۶۷ که از ایران مهاجرت کرده اند، به گونه ای دیگر با فاجعه کشتار بزرگ روبرو شدند. مینا لبادی همسر یکی از زندانیان سیاسی ۶۷ که همراه با فرزندانش مقیم استکهلم است، در این مورد می‌گوید: «وقتی ماه شهریور فرا میرسد، نمی دانم چه باید کرد. گاهی اشک ناخودآگاه پهنه صورتم را میپوشاند، هنوز اعدام همسرم برایم غیر قابل باور است. هنوز با گذشت مدت زمان بسیار هنوز نتوانسته ام با این موضوع برخورد کنم.» مینا لبادی هنوز می‌خواهد بداند که همسرش در کجا دفن شده و از اینکه پزشکی قانونی گواهی مرگ همسر اعدامیش را به رسمیت نشناخته است، رنج می‌برد. او می‌گوید: «هیچگاه جسد همسرم را به چشم ندیده ام و هیچ مدرک قانونی دال بر اعدام او وجود ندارد. فرزندمان هر از گاهی از مرگ

پدر میپرسند، برای آنها مشکل است که باور کنند پدرشان اعدام شده است. دختر ۱۱ ساله ام هنوز پدرش را از من می‌خواهد و پذیرفتن اینکه پدر ندارد برایش سخت است.»

بخاطر همین شک و تردیدها است که مینا لبادی خواستار روشن شدن حقیقت در باره اعدام همسرش شده است. او می افزاید: «خواستم چه بود؟ می‌خواستم شوهرم زنده بالای سر بچه هایش باشد میدانستم که این خواست من هیچوقت برآورده نمی‌شود. رژیم هم اگر می‌خواست به درخواست من اعتنا بکند که او را مانند دیگران نمی‌کشت و حالا تنها خواسته ام این است که باید این جنایت بزرگ افشاء گردد، این پرده باید برداشته شود تا بدانیم که چرا و برای چه اینها را توی گورهای دستجمعی خاوران و دیگر نقاط کشور ریختند.»

پروانه میلانی می‌گوید: «این پرسش که زندانیان سیاسی به چه گناهی اعدام شده اند یک پرسش است و چه عواملی زمینه ساز چنین اعدامهایی بوده اند پرسش دیگری است.»

بدیهی است آیت اله حسینعلی منتظری بخشی از این سئوالها را در کتاب خاطراتش پاسخ میدهد، اما باید اذعان کرد که آنچه در خاطرات او بازتاب یافته است و آنچه که خانواده های قربانیان سال ۶۷ بازگو می‌کنند فقط گوشه ای از حقیقت این کشتار بزرگ را روشن می‌کند و به هیچوجه افکار عمومی جامعه و سازمانها و کمیته های دفاع از حقوق بشر را ارضاء نمی‌کند. دکتر عبدالکریم لاهیجی نائب رئیس فدراسیون جوامع دفاع از حقوق بشر خواستار تشکیل یک کمیته حقیقت یاب است و می‌گوید که « آنچه که ما درخواست می‌کنیم اینستکه باید یک روزی در ایران یک کمیته تحقیق و حقیقت یاب بوجود آید، مثل آنچه که در آفریقای جنوبی پس از سقوط نظام آپارتاید و به همت نلسون ماندلا بوجود آمد. در این کمیته مشخص خواهدشد که این جنایات در چه شرایطی وبوسیله چه کسانی انجام گرفته است. بدیهی است در آن زمان هم متهمین باید حاضر شوند و هم مدعیان خصوصی و خانواده های بازماندگان کسانی که کشته شده اند»

علاوه بر آقای لاهیجی فعال حقوق بشر در پاریس، محمد رضا معینی زندانی پیشین رژیم جمهوری اسلامی که چهار عضو خانواده اش منجمله برادرش را در جریان اعدامهای گسترده سال ۶۷ از دست داده است نیز خواهان روشن شدن حقیقت است، او در این زمینه می‌گوید که « پرونده این اعدامها تنها به خانواده های قربانیان مربوط نیست بلکه با سرنوشت جامعه ایران گره خورده است، من تاکید می‌کنم این فاجعه یک فاجعه ملی است و قتل عام زندانیان سیاسی سال ۶۷ یک پرونده ملی میباشد»

قسمتی از متن مصاحبه رادیو صدای آزاد با تعدادی از بستگان قربانیان فاجعه سال ۶۷



در این نوشتار سعی خواهد شد به مراجع قانونی و بین المللی که میتوان بواسطه آن، طرح دادخواهی و شکایات را تنظیم کرد و به دادگاههای جزائی سراسر دنیا تسلیم نمود، پرداخته شود.

## معاهده منع شکنجه و دیگر مجازاتها یا رفتارهای وحشیانه غیرانسانی و تحقیرکننده

این معاهده، یکی از مهمترین دستاوردها و اسناد بین المللی مربوط به اعاده حقوق بشر میباشد که به مسائل ویژه ای چون شکنجه و اعمال وحشیانه غیرانسانی، رسیدگی میکند. معاهده منع شکنجه شامل ۳ قسمت و ۳۳ ماده است که در دسامبر ۱۹۸۴ در سازمان ملل متحد به تصویب رسید و در تاریخ ژوئن ۱۹۸۷ قدرت اجرایی پیدا کرد. در ماده یک این عهدنامه شکنجه چنین تعریف شده است:

«شکنجه عملی است که در انسان بطور جسمی و روحی ایجاد درد و آسیب نماید. (شکنجه) عملی است که عمدا و به قصد اطلاعات و اقرارگرفتن از کسی صورت میگیرد و یا عملی است به قصد مجازات یک فرد که مرتکب خلافی شده است و یا مظنون به ارتکاب آن خلاف میباشد» بموجب ماده یک این معاهده «هر شخص مافوقی که از جرائم اشخاص زبردست خود باخبر باشد و اعمال لازم را برای ممانعت و یا تعقیب آن افراد انجام ندهد، از نقطه نظر جزائی مسئول میباشد. در این مورد هیچ لزومی ندارد که به اثبات رسد، فرد مافوق دستور مستقیم انجام این جرائم (شکنجه و قتل) را داده است.» در ماده ۴، بند ۱ و ۲ این معاهده آمده است: «تمام کشورهایی که این عهدنامه را امضاء کرده اند و در قوانین جزائی شان، شکنجه را جرم و قابل مجازات میدانند، مجازات متخلف (متخلفین) را مناسب با جرم ارتكابی او (آنها)، خواهان هستند.»

در ادامه این قانون و در ماده ۵ بند اول معاهده منع شکنجه، راجع به صلاحیت دادگاههای کشورهای عضو و متعاهد آمده است که اگر در هر کدام از کشورهای امضاءکننده، شکایتی طرح شود، کشور مربوطه موظف است به آن شکایت رسیدگی نماید.

از دیگر اصول این ماده صلاحیت دادگاه است بدین مضمون که این دادگاه علاوه بر رسیدگی به جرمهای حوزه ای و منطقه ای، صلاحیت رسیدگی به جرم افراد زیر را دارد:

الف: چنانچه مجرم تابعیت آن کشور را داشته باشد.

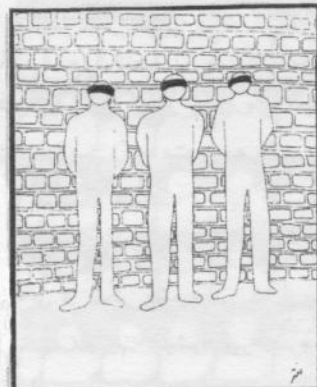
ب: چنانچه قربانی جرم تابعیت آن کشور را داشته باشد.

ج: چنانچه متهم به ارتكاب جرم در قلمرو آن کشور به سربرد.

به عبارت دیگر و در توضیح بند الف باید گفت که اگر شخصی

## دادخواهی

ن. نوریزاده



کشتار زندانیان سیاسی سال ۱۳۶۷ یکی از بزرگترین جنایات تاریخ ایران میباشد، این جنایت که به حق باید آنرا یک فاجعه ملی نامید به دستور خمینی و با پادرمیانی سران سه قوه وقت رژیم یعنی سیدعلی خامنه ای (رئیس جمهور)، علی اکبر هاشمی رفسنجانی (رئیس مجلس) و موسوی اردبیلی (رئیس دیوان عالی قضایی) انجام گرفت. اسناد و شواهد غیر قابل انکاری وجود دارد که میتوان بوسیله آنها، وقوع جرم را اثبات نمود و مجرمین را به دست عدالت سپرد. در این نظر تردیدی نیست که دادخواهی و نه خونخواهی قتل عام زندانیان سیاسی ۶۷ خواه ناخواه باید در فردای ایران زمین انجام گیرد.

بدیهی است وقتی سخن از دادخواهی میرود، منظور دادخواهی از طریق مجاری انسانی و قانونی است. به عبارت دیگر در فردای انقلاب ایران، سخن از کینه و انتقام نخواهد بود بلکه با یک رفتار قانونمند و رعایت تمامی شئون انسانی و حقوقی و تشکیل دادگاه جزائی ملی، به محاکمه متهمین سران جمهوری اسلامی پرداخته خواهد شد تا از این طریق اجرای عدالت که زمان و مکان نمی طلبد، انجام گیرد. در این میان سئوالی که همواره مطرح است اینستکه وظیفه ما چیست و امروز را چه باید کرد؟ آیا باید به انتظار دادخواهی فردا نشست؟ و اگر چنین است ما چه پاسخی به نسل فردا خواهیم داد؟

از اینرو و در پاسخ به این سئوال باید گفت که ما چاره ای جز هوارکردن راه پرفراز و نشیب فردای عدالت و دادخواهی نداریم و این مهم بدون بستن کمر همت یکایک ما امکان پذیر نیست.

امروزه که سرزمین ما دچار آفت استبداد مذهبی گشته است، دادخواهی این جنایت بزرگ در رژیمی که قاضی اش خود، هم مدعی است، هم بازپرس است و هم صادر کننده حکم، میسر نیست. در نتیجه یکی از راهکارهای اصولی علیه جنایات ۲۳ ساله رژیم جمهوری اسلامی بطور اعم و کشتار بزرگ زندانیان سیاسی بطور اخص تسلیم نمودن شکایات به دادگاههای ذیصلاح در سطح جهانی است.

مرتکب جرم شکنجه شده است و تابعیت یکی از کشورهای متعهد پیمان نامه منع شکنجه را دارد، دادستان آن کشور با شکایتی که علیه آن شخص صورت میگیرد، موظف است در اسرع وقت اقدام به رسیدگی نماید. برای مثال در سال ۱۹۹۲-۹۳ نظامیان کانادائی در سومالی مرتکب اعمال وحشیانه ای علیه شهروندان این کشور شدند که در یک مورد، شهروند سومالیائی بر اثر شکنجه آنها به قتل رسید. دادگاه عالی کانادا، براین اساس در مارس ۱۹۹۴ بموجب معاهده منع شکنجه و رفتارهای وحشیانه که در اگوست ۱۹۸۵ به امضاء رسانده بود و در ژوئن ۱۹۸۷ آنرا از تصویب مجلس قانونگذاری خود گذرانده بود، پیگیر قضایا شد و نظامیانی را که در این شکنجه و قتل در خارج از کانادا شرکت داشتند، محاکمه نمود. بنابر بند ب ماده پنجم این معاهده، اگر فردی که خود قربانی اعمال وحشیانه شکنجه شده است و یا یکی از طرف خانواده قربانیان شکنجه و قتل میباشد و تابعیت یکی از کشورهای متعهد راپذیرفته است، میتواند از حق شهروندی خود استفاده نماید و طرح شکایتی علیه کس یا کسانی که مرتکب جرم شده اند، به سیستم قضائی کشور متبوعش تسلیم کند، خواه این کسان که علیه آنان شکایت میشود تابعیت آن کشور را داشته باشند یا نداشته باشند. مثلا دادخواهی و شکایت علیه ژنرال پینوشه، دیکتاتور سابق شیلی، از این مورد بود، زیرا به استناد ماده ۵ بند ب معاهده منع شکنجه و اعمال وحشیانه غیرانسانی، قاضی اسپانیائی، خواستار استرداد پینوشه از دولت انگلستان شد. کشور انگلستان که متعهد قوانین بین المللی از جمله عهدنامه منع شکنجه و رفتارهای غیرانسانی بود متهم ژنرال پینوشه، که نه تابعیت اسپانیایی داشت و نه جنایتی در خاک اسپانیا مرتکب شده بود را طبق قوانین بین المللی موظف کرد به اسپانیا برای محاکمه استرداد نماید. این روند زمانی به اجرا درآمد که پیشتر، همان قاضی اسپانیائی با دریافت چند فقره شکایت از خانواده های قربانیان که تابعیت اسپانیایی داشتند، مامور رسیدگی به پرونده آنها را بعهد گرفته بود، زمانیکه پینوشه برای معالجه به انگلستان آمد او از این فرصت استفاده کرد و از دولت انگلستان خواستار جلب پینوشه شد. مثالهای دیگری که میتوان آورد، اینستکه در حال حاضر دادگاهی در پاریس سرگرم رسیدگی به شکایت فردی است که علیه هنری کیسینجر اقامه دعوی نموده است و یا در دادگاه بلژیک علیه نخست وزیر اسرائیل آرئیل شارون، پرونده ای گشوده شده است زیرا نامبرده به خاطر آمریودن در قتل عام دهکده های صبرا و شیدا، از طرف خانواده های قربانیان که فرزندان خود را در این فاجعه از دست داده اند، شکایت شده است. بدیهی است این شکایات علیه هنری کیسینجر، شارون و یا در آینده رفسنجانی و خامنه ای زمانی قدرت اجرایی بخود میگیرد که

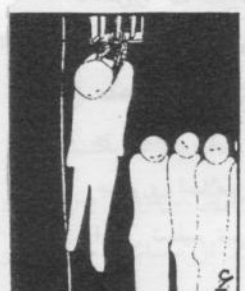
این افراد به موجب ماده پنجم بندج در قلمرو کشورهای متعهد و امضاء کننده عهدنامه منع شکنجه به سربرند اما نکته مهم و اساسی در این رابطه این است که از پیش می بایست پرونده ای علیه سران جمهوری اسلامی که متهم به قتل عام، شکنجه، رفتارهای غیرانسانی و سنگسار هستند، در این کشورها گشوده شود. بنابراین و در این رابطه است که نقش خطیر ایرانیان مقیم کشورهای اروپائی، آمریکای شمالی و دیگر کشورهایی که از سیستم قضائی مستقلی برخوردار هستند، معلوم میشود زیرا بموجب میثاق های بین المللی مانند اعلامیه حقوق بشر و عهدنامه هائی که در ارتباط با اعلامیه حقوق بشر صادر شده اند منجمله عهدنامه منع شکنجه و رفتارهای غیر انسانی، معاهده اروپائی منع شکنجه و کیفرها یا رفتارهای غیرانسانی یا تحقیرکننده (۱۹۸۷) و معاهده سازمان دولتهای آمریکائی برای منع و مجازات شکنجه (۱۹۸۵) و... میتوان با اقامه شکایت خصوصی و ارائه آن به دادگاههای سراسر کشورهای مختلف جهان، که عضو و متعهد عهدنامه های بین المللی منع شکنجه و مجازاتهای ظالمانه و غیرانسانی هستند، سران جمهوری اسلامی ایران را تحت تعقیب و پیگرد قضائی بین المللی قرار داد.



سروگذشت و  
سرنوشت  
زندانیان  
سیاسی در  
رژیم جمهوری  
اسلامی ایران  
که ابتدای آن



بازداشت است  
و انتهای آن  
مرگی است  
محتوم، از  
زبان تصویر  
بیان میگردد.



۱. بازداشت  
۲. بازجویی  
۳. بازجویی  
۴. شکنجه  
۵. سلول  
۶. خلق آویز

